



ارائه شده توسط:

سایت ترجمه فا

مرجع جدیدترین مقالات ترجمه شده

از نشریات معتبر

انسجام چند فرهنگ گرایي و اجتماعي در اروپا

چکیده

در دوران افزایش تنوع فرهنگی در کشورهای مختلف و گسترش حوزه های فرهنگی و افراد، مفهوم شهروندی ملی به مفهوم یک فرهنگ همگن و تک به اشتراک گذاشته شده توسط همه شهروندان منسوخ شده است. یک جایگزین ممکن ارائه شده است که در آن جدایی ملیت و فرهنگ منجر به ارتباطات آزاد و مساوی بین شهروندان و توسعه هویت مهاجران به عنوان اعضای یک جامعه جهانی فراملی و چند فرهنگ گرایي شده است که ممکن است دارای روابط با دو یا چند دولت-ملت باشند.

کلمات کلیدی: تنوع فرهنگی، چند فرهنگ گرایي، شهروندی فراملی، سیاست های پناهندگی، انسجام اجتماعی

مقدمه

در برابری رسمی همه فرهنگ ها در حوزه دولت و سیستم آموزشی آن، چند فرهنگ گرایي نشان دهنده تقاضا برای تفکیک (تمرکززدایی) جامعه سیاسی و نهادهای اجتماعی مشترک آن از شناسایی با هر سنت فرهنگی است (Turner, 1993: 425)

ارتباط بین چند فرهنگ گرایي و اشکال انسجام اجتماعی بالا در دستور کار مدیران عمومی و محققان قرار گرفته است. این تعجب آور نیست، زمانی که جوامع امروزی و دولت ها-ملت ها با افزایش پیچیدگی و تنوع فرهنگی روبرو هستند. این روند با فشار رو به رشد در محرومیت اجتماعی همزمان شده است که به نوبه خود بر انسجام اجتماعی تاثیر می گذارد. ۱

ما چند فرهنگ گرایي را برای استفاده جمعیتی-توصیفی آن (وجود بخش های گوناگون قومی در جمعیت یک جامعه یا دولت) و یا برای استفاده از برنامه سیاسی آن محدود نمی کنیم (که اشاره به انواع خاصی از برنامه ها و ابتکارات سیاست طراحی شده برای پاسخ به تنوع قومی دارد) در عوض، ما روی معنای ایدئولوژیک اصولی چند فرهنگ گرایي "شعار و مدل برای فعالیت های سیاسی ... با تاکید بر این مورد تمرکز می کنیم که اذعان وجود تنوع

قومی و تضمین حقوق افراد برای حفظ فرهنگ آنها باید با بهره گیری از دسترسی کامل، مشارکت و پایبندی به اصول قانون اساسی و ارزش های مشترک غالب در جامعه، دست در دست بچرخد (Inglis سال 16: 1996).

ما انسجام اجتماعی را در اینجا به عنوان لینک کاربردی و موثر بین عوامل یا اجزای مختلف یک سیستم تعریف می کنیم. یکپارچه سازی یا انسجام، فقط مثبت در نظر گرفته نمی شود. به شیوه های مختلف، این یک شمشیر دو لبه است. همبستگی داخلی باعث تحریک همکاری و کنترل اجتماعی و احتمالا حتی تبعیت از هنجارهای گروهی می شود. در همین زمان، همبستگی داخلی قوی منجر به خصومت خارجی، و در نتیجه بیگانه ستیزی و یا حتی موارد شدید می شود. این طیف (که در آن تمایز از دیگری حذف شده است) از طریق تحمل بی تفاوتی، طرد و خشونت، در محدوده احساسات شناسایی قرار دارد. تعجبی ندارد که مسئله انسجام مرتبط با این "پویایی شیطانی همگنی و ناهمگنی (Schuyt، 1997) هم کلاسیک و هم در حال حاضر احتمالا حتی ضروری است. یک ترس تقریبا قابل لمس در میان سیاستمداران و در میان دیگران وجود دارد که جامعه در حال برهم زدن انسجام است. ۲

تعاریف انسجام اجتماعی و چند فرهنگ گرایی که اعمال می شوند، این مفهوم را میسرسانند که موضوع شهروندی، نقش مهمی را ایفا می کند. بنابراین سوال اصلی ما در مورد راه شهروندی باید در وضعیت ذکر شده در بالا شرح داده شود.

اول، ما این مشکل را با توصیف روند دوگانه جهانی شدن - محلی سازی و تغییر مرتبط در مفهوم خود از فرهنگ نشان می دهیم. سپس، ما پیامدهای آن را برای مفهوم شهروندی و دولت-ملت، هر دو با توجه به حوزه قانون و هویت فرهنگی مورد بحث قرار می دهیم. سپس ما این کار را با یک مورد نشان می دهیم که در آن دولت ملی به عنوان یک آرگومان در سیاست پنهانده ترسیم می شود. در نهایت، ما از یادگیری برای مقابله با تنوع به عنوان یک صلاحیت اصلی برای شهروندی پست مدرن حمایت خواهیم کرد.

یک فرآیند دوگانه - جهانی سازی و محلی سازی

هر جامعه از چند گروه از ارتباطات اجتماعی بین عواملی ساخته شده است که با یکدیگر تفاوت دارند. هر یک از این ارتباطات دارای تاریخچه مخصوص به خود، روال های مخصوص به خود، حوزه خود و بنابراین صفات خاص خود می باشد. در همین زمان، این ارتباطات دارای یک ارتباط وظیفه ای هستند. آنها در هم پیچیده و به طور متقابل وابسته هستند.

هرچند، وابستگی بر اساس تفاوت به طور خودکار منجر به پیوند نمی شود؛ مکانیزم های هماهنگی برای ایجاد یک پیوند واجب است. یک افراط برای این مکانیزم ها و ابزارها در هر سطح از سازمان و مدیریت وجود دارد. مکانیزم های دولتی شامل آموزش، مدیریت عمومی، قوانین و ترتیبات مراقبتی می شود. دولت-ملت در حقیقت میزان افزایش فرهنگ را متناسب نموده است؛ با روش مخصوص به خود برای طبقه بندی و تفسیر واقعیت، فرهنگ در واحد خلاقیت، تصمیم گیرنده است.

ظهور نظام دولت ها-ملت ها با تلاش برای کاهش تنوع فرهنگی همزمان شده است. 3 در طول قرن نوزدهم دولتهای ملی تازه شکل گرفته از طریق برنامه های ناسیونالیستی برای همگن نمودن تمام قلمرو خود از لحاظ فرهنگی و زبانی، و همچنین اقتصادی و اجتماعی تلاش نمودند (Gellner, 1983, Brubaker, 1992) دولت و جامعه سیاسی به طور فزاینده "فرهنگ ملی" برابر شده است. اگرچه نظریه ها در مورد آنچه که به منزله یک ملت بود، بین کشورها متفاوت بود، دیدگاه مشترک این بود که هر کشور دارای یک فرهنگ خاص است و این نظر نیز منسوب به ابزار رو به رشد برای ارتباطات مشترک است. مردم روزنامه ها و کتاب های مشابه را با یک زبان می خواندند. در قرن بیستم، رادیو و تلویزیون در دسترس قرار گرفت. همه این امکانات، تصویرسازی وجود همزمان اتباع همکار، در نتیجه ظهور اصطلاح "اجتماعات متصور" را فعال نمود (Anderson, 1991). در نتیجه فرهنگ در زمینه ملی طرح ریزی شد و تبدیل به یک ابزار سیاسی شد. "آگاهی ملی در این معنا شامل شناسایی فرد با فرهنگی می شود که توسط دولت محافظت می شود (Curtin, 1997: 14). فرهنگ تنها چیزی نیست که به این ترتیب در زمینه های ملی به دست آمده است؛ همین مورد برای فرد اعمال می شود: "با انقلاب فرانسه، دولت-ملت به عنوان شکلی از سازمان سیاسی و ملیت به عنوان شرط عضویت در یک حکومت پدید آمد. این انقلاب، حقوق و آزادی های فردی را

به عنوان ویژگی های شهروندی ملی و در نتیجه ارتباط فرد و دولت ها-ملت را مدون نمود (Soysal، 1994: 17).

بنابراین دولت ها-ملت ها، هر دو به یک سازمان ارضی و سازمان عضویت تبدیل شده اند (Brubaker، 1992). شهروندان، اعضای ملت هستند و حقوق برابر را از طریق این عضویت به دست می آورند. بنابراین، هر کسی که آرزوی داشتن حقوق برابر در یک دولت خاص را دارد، باید با همه افراد دیگر در آن ایالت برابر باشد: شهروندان باید هویت یکسان داشته باشند. در نتیجه آرمان برابری با در اختیار داشتن هویت فرهنگی- و در این مورد ملی- مرتبط است. قیمت برابری از طریق شهروندی ملی چیزی نیست که هر کس بتواند در آن شرکت داشته باشد. هر لینگ به معنی جدایی است، همانطور که متفکران کلاسیک مانند مارکس، زیمل و وبر قبلاً به ما آموخته اند. زندگی با هم در هر سطح و در هر راه، باید به عنوان یک سری از فرآیندها مشاهده شود که در آن تمایز به طور مداوم، آگاهانه یا ناخودآگاه، درون و بدون، بین ما و آنها، بین خود و دیگر ساخته می شوند. این فیلتر کردن و طبقه بندی در زمینه انتساب معنا، ارتباطات و عمل است.

اثرات اجتماعی این رتبه بندی قابل توجه است. طراحی مرزها و تعیین استانداردها، همیشه مستلزم خلاقیت، قانونی نمودن، مقررات و نهادینه شدن تفاوت و نابرابری است. تفاوت در سن، جنسیت، نژاد، طبقه اجتماعی، مذهب، فرهنگ و قومیت در واقع تفسیر می شود و زمانی که روابط متقابل و وابستگی رشد می کنند، تاکید می شود. این فرایند، دقیقاً همان فرایند دوگانه جهانی شدن و محلی سازی را نشان می دهد.

جهانی شدن بدان معنی است که "جهان هر روز کوچکتر می شود ما می بینیم که جهان در حال تبدیل شدن به یک دهکده جهانی است." (McLuhan، ۱۹۶۴: ۹۳) افراد و مکان ها در سراسر جهان با یکدیگر مرتبط شده اند. ما می بینیم که رشد در روابط متقابل وابستگی و تراکم تعامل بین تعداد رو به رشد عوامل در حال رخ دادن است. در این زمینه، شرکت های چند ملیتی به سازمان های فراملی "جهانی" تبدیل می شوند. مردم از طریق گردشگری و فرهنگ، رسانه ها و کالاهای مصرفی عملاً در همه جوامع با جنبه های جوامع دیگر مواجه می شوند. سبک های جدید مصرف (لباس، آب و برق، غذا)، و همچنین زمان استاندارد، پول، و سیستم های خبره، در همه جا معرفی می

شوند. سرمایه، انسان ها، ایده ها، و تصاویر با سرعت بالا از طریق پیشرفت های انقلابی در فن آوری ارتباطات و حمل و نقل حرکت می کنند. جدا از این شتاب مداوم، مهاجرت از راه دور نیز با توزیع بیشتر مشخص می شود: به طور فزاینده، کشورها و مناطق در شبکه هایی درگیر می شوند که در اقصا نقاط جهان گسترش می یابند. روندهای سیاسی، ایدئولوژیک، مذهبی یا فرهنگی که در ابتدا با منطقه، فرهنگ و یا دوره خاص مرتبط به نظر می رسد، در بخش های زیادی از جهان تکرار می شوند. واضح ترین دلایل برای این تغییر رشد، شدت سرمایه تولید است که در حال رشد می باشد: گسترش فشارهای حرکت شتابنده فن آوری، ظهور یک بدنه در حال رشد از کاربران جهانی، حفاظت گرایی نوین (Brenner, 1996: 19). این جهانی شدن تنها با فرایندها مرتبط نمی شود؛ جهان به عنوان یک کل در حال اتخاذ خواص سیستمیک است که در آن ویژگی های هر نهاد خاص باید در چارچوب جهان به عنوان یک کل درک شود. (نگاه کنید به عنوان مثال، Friedman, 1995؛ Robertson, 1992) به طور خلاصه، یک تور در سراسر جهان برای وابستگی داخلی گسترده شده است، و نه فقط بر روی اینترنت " (De Ruijter, 1997).

جهانی شدن، عملکردهای سنتی خانواده، جامعه، کلیسا و دولت، ملت را تحت فشار قرار داده است. پیشرفت جهانی شدن منجر به این شده که بسیاری از مردم به چیزی بازگردند که آن را به عنوان هویت قومی خود می بینند؛ آنها سنت ها و تاریخی را استناد می کنند که گاهی اوقات برای حمایت از منافع فردی و گروهی، آن را دستکاری می کنند. به عبارت دیگر، افزایش جهانی شدن، شرایط مطلوب برای همه انواع دقیق، محلی سازی و حتی تکه تکه شدن را پرورش می دهد (نگاه کنید به عنوان مثال، Featherstone, 1990؛ Friedman, 1995؛ Giddens, 1990؛ Hannerz, 1992؛ Latour, 1994؛ Robertson, 1992، 1995).

به عنوان یک نتیجه از تعامل بین عناصر و مکانیزم ها، چندگانگی جدید و تغییر هویت ها در حال ظهور است. این هویت دیگر محدود به یک منطقه خاص نمی شود، آنها بدون قلمرو هستند (Malkki, 1992). برعکس، این افزایش سریع در تحرک خود انسان و تحرک معانی و اشکال معنی دار از طریق رسانه ها نیز با توجه به شرایط برای محلی سازی افزایش می یابد (و به موازات همه انواع). تناقض این مقطع تاریخی کنونی جهان، افزایش تولید از مرزهای فرهنگی و سیاسی در همان زمانی است که جهان شدیداً در یک سیستم واحد اقتصادی با ارتباطات سریع و آنی بین

بخش های مختلف از جهان محدود شده است (Basch ، و Blanc ، 1994: ص 29) این جنبش آزاد برای تصاویر و اشکال فرهنگی به طور فزاینده با رشد مرزهای فرهنگی در تضاد قرار دارد. ظاهراً، ظهور سیستم های چند ملیتی به معنی تولد دوباره، منطقه گرایی، ناسیونالیسم و قومیت است (Anderson، 1992). به عنوان یک نتیجه، تمایز فرهنگی در جوامع ملی در حال افزایش است.

در اینجا، ما با محلی سازی روبرو هستیم که که یک افراط است. ظاهراً، جهانی سازی و محلی سازی تشکیل می شوند و یکدیگر را تغذیه می کنند. در این دوره از فشرده سازی زمان-فضا، موقعیت های دور به روشی مرتبط می شوند که اتفاقات محلی با حوادث اتفاق افتاده بسیار دور شکل می یابند و بالعکس (Giddens، 64 ، 1994). یک حالت بینابینی حاصل می شود. همانطور که "جهانی و محلی، دو چهره از یک حرکت هستند (Hall، 1991)، گرایش های فرهنگی همگن کننده جهانی شدن، به شکلی متناقض حاکی از ادامه و یا حتی عدم تجانس فرهنگی تقویت شده است.

مورد تقریباً نزدیک با این تناقض، تعادل مخاطره آمیز بین "جریانات جهانی" و "بسته شدن فرهنگی است. شواهد تجربی بسیاری برای حمایت از این واقعیت وجود دارد که به نظر می رسد آگاهی در جریانات جهانی، جستجو برای نقطه ثابت گرایش و چارچوب های عمل، و همچنین تلاش های مصمم برای اثبات ساختن مرزهای قدیمی و جدید را تحریک می کند (Geschiere و Meyer، 1998: ص 602). این "جهانی شدن"، (Robertson، 1995) یا "هیبریداسیون (Latour ، 1994) یا "ترکیب نژادها (Hannerz، 1992)، یک پاسخ از طریق یک کار درهم آمیخته دائمی از موارد فرهنگی است که باید در دسترس باشد (نگاه کنید به عنوان مثال، Robertson، سال 1992، Beck، 1992). فرآیند هیبریداسیون ممکن است چنین هویت های چندگانه را به مانند دانش آموز مکزیکی در یونانی رقص togas در سبک از ایزادورا دانکن، یک پسر لندن از منشأ آسیایی بازی برای تیم کریکت بنگالی محلی و در عین حال حمایت از باشگاه فوتبال آرسنال، تایلندیبوکس دختران مراکشی در آمستردام و آمریکایی های بومی جشن مردی Gras در ایالات متحده ایجاد نماید (Hermans و Kempen، 1998: 1113).

از فرهنگ ملی به فراملی

به وضوح، این پدیده "جهانی سازی" عمیقا روی ایده های ما در مورد جامعه چند فرهنگی تاثیر می گذارد. بسیاری از تاثیرات تاکنون مربوط به چارچوب دولت-ملت ها بوده است. این سیاست همواره بر سازگاری محرک برای فرهنگ اکثریت غالب متمرکز شده است. مطلوبیت یک جامعه چندفرهنگی ملی با ثبات و هماهنگ، یک انگیزه اساسی است. قلمرو، فرهنگ و هویت در مفهوم دولت-ملت همگرا می شوند. جامعه سیاسی با جامعه فرهنگی همزمان می شود. در این دیدگاه، هر فرد به طور طبیعی به یک مکان خاص تعلق دارد و دارای یک هویت ملی است. تقریبا هر کسی، عناصر مرکزی در این ایده را اتخاذ می کند (نگاه کنید به Malkki، 1992؛ STOKKE، 1993 و Clifford، 1994). در نتیجه نقشه جهان، مناطق با مرزهای روشن و بدون هیچ همپوشانی را به تصویر می کشد. قلمرو، فرهنگ و مردم از طریق لینک های طبیعی متصل می شوند. مفاهیم و قومیت اقوام، این لینک ذاتی را متعهد می شوند.

سه عنصر قلمرو، مردم و فرهنگ برای تشکیل "یک کشور" ترکیب می شوند. این زمینه گاهی اوقات حتی به معنای واقعی کلمه به مردم مرتبط می شود، مانند زمانی که کسی در کنار تعداد انگشت شماری از زمین ها از کشور خود قرار می گیرد زمانی که مجبور به ترک یا بوسه زدن بر زمین پس از تنظیم دوباره پا در خاک ملی مرتبط می شود. بنابراین افراد تنها متعلق به یک فرهنگ واحد هستند. به این دلیل که واژه هایی مانند "ذاتی" و در رابطه با برخی از فرهنگ ها، "بومی" و "بومی" استفاده می شوند. این مورد بیانگر ارتباط بین متولد شدن در یک مکان و قلمرو است. آنها همچنین مفهوم تمایز بین آنها-ما را با خود حمل می کنند. "ما" به اینجا تعلق داریم، "آنها" به اینجا تعلق ندارند. مهاجران ممکن است اینجا باشند، اما آنها از اینجا نیامده اند. محل طبیعی مردم و فرهنگ ها اغلب در تصاویر به دست آمده از طبیعت توضیح داده می شود. ریشه ها یک استعاره خاص محبوب هستند: مردم و فرهنگ ها در خاک ریشه یابی می شوند، درست مثل درختان؛ یک ملت مانند یک درخت خانوادگی بزرگ است که در زمین ریشه دارد؛ شما می توانید تنها به یک درخت و به این ترتیب تنها یک فرهنگ متعلق باشید. در این دیدگاه مردم باید همچنان به زندگی در جایی که به دنیا آمده اند ادامه دهند و بزرگ شوند، که در آن مردم و فرهنگ آن باقی مانده

اند. جابه جایی‌ها فقط برای کسانی است که دچار مشکل می‌شوند. آیا به ملت و دولتی که آنها را ترک کرده‌اند وفادار باشند و یا به جایی که به آن رسیده‌اند؟ به طور قابل ملاحظه، این دیدگاه انسان، فرهنگ، مردم، و قلمرو، که بیان می‌کند که مردم صرفاً در یک جا زندگی نمی‌کنند بلکه به آن تعلق دارند، ادعا می‌کند که شرح "مرتبه طبیعی" به منظور ایجاد یک استاندارد، یعنی یک توجیه اخلاقی از وضع موجود است (Ferguson و Gupta، ۱۹۹۲).

با این حال، این فرض که مرزهای ملی، منطقه‌ای و روستایی امروزه فرهنگ‌ها را محصور می‌کنند و تبادل فرهنگی را تنظیم می‌کنند، اشتباه خواهد بود. تولید و توزیع فرهنگ توده‌ها تا حد زیادی توسط شرکت‌های فراملی که به مکان‌های خاص محدود نیستند، کنترل می‌شود. مردم هویت خود را تا حدودی در این فرهنگ توده فراملی می‌سازند. فرهنگ "ما" به طور فزاینده با جنبه‌هایی از فرهنگ‌های دیگر نفوذ می‌یابد. به عنوان نتیجه تغییرات سریع تکنولوژیکی در سالهای اخیر، مانند اینترنت، فکس، تلفن‌های همراه، و سفر هوا گسترده و ارزان، مهاجران امروزی، بهتر قادر به حفظ پیوندها با کشورهای خود هستند، برای مثال از طریق مهاجرت مجدد موقت. مهاجرت منجر به بین‌ملیتی شدن می‌شود، "فرایندهایی که توسط آن مهاجران روابط اجتماعی چند رشته‌ای را جعل و حفظ می‌کنند که با جوامع مبدا و جایگزینی آنها ارتباط دارد (Blanc و Schiller ، Basch، ۱۹۹۴:۷) آنها روابط اقتصادی، اجتماعی، سازمانی، مذهبی، سیاسی، و شخصی را ایجاد می‌کنند که فراتر از مرزهای جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی است. ما می‌بینیم که مهاجران هویت‌ها را ایجاد، اتخاذ و در مورد آن تصمیم‌گیری می‌نمایند در حالی که در شبکه‌ای از روابط بدنه‌سازی است که آنها را همزمان با دو یا چند دولت-ملت اتصال می‌دهد. آنها حوزه‌های جدیدی از تجارب و انواع جدیدی از روابط اجتماعی را توسعه می‌دهند. در زندگی روزمره، آنها دولت‌ها-ملت‌ها را به یکدیگر مرتبط می‌نمایند و زندگی آنها در این ارتباطات رخ می‌دهد. مهاجران نه تنها با کسانی که در پشت کشور منشأ خود هستند، بلکه با مهاجران دیگر که در کشورهای دیگر هستند، حفظ ارتباط می‌نمایند. شبکه اجتماعی آنها به یک کشور میزبان محدود نمی‌شود بلکه اغلب چندین کشور را در چند زمان حتی چند قاره پوشش می‌دهد. این وضعیت، اشکال جدیدی از وجود فراملی، یا به عبارت دیگر "ناسیونالیسم از راه دور طولانی" را فعال می‌سازد. ۵

(Anderson, 1992). جوامع فراملی بوجود می آیند، که متشکل از افرادی است که به طور عاطفی و فرهنگی با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند، که از مرزهای ملی که آنها را از هم جدا می کند، چشم پوشی می کنند و یا حداقل برای این کار تلاش می کنند. تصویر سنتی از مهاجرانی که یک زندگی جدید در یک کشور جدید را شروع می کنند، و گذشته خود را پشت سر می گذارند، دیگر جاری نیست.

در جهانی که در حال ظهور است، مردم ممکن است هنوز هم زندگی کنند و زندگی خود را در یک دولت ملی خاص شکل دهند اما دیگر منحصراً با فرهنگ ملی گروه خاص از یک دولت ملی خاص مرتبط نیستند و به آن اختصاص ندارند. افراد زمان ما که متعهد به فرهنگ های مختلف هستند، زندگی خود را در سراسر مرزهای دولتهای ملی و یا در یک بخش کوچکی از این کشورها شکل می دهند یا درست می کنند". بخش عمده ای از ترافیک در فرهنگ ... به جای بین المللی، فراملی است. این مورد مرزهای ملی را نادیده می گیرد، دگرگون می کند و کم ارزش می کند (Hannerz, 1989: 69).

جهان، که به دولتهای ملی جداگانه تقسیم شده است که گاهی اوقات به آرامی اما اغلب بیشتر با تکان ناگهانی نشاندهنده جامعه جهانی و فراملی و چند فرهنگ گرایی است. با این حال، این جامعه جدید هنوز با توجه به اصل دولتهای ملی جداگانه سازمان یافته است. اعضای جوامع چند ملیتی نمی توانند از قدرت دولت ها-ملت ها فرار کنند زمانی که آنها برای ایجاد و حفظ یک هویت جمعی تلاش می کنند. معنای ایده آل دولت-ملت بدون قلمرو، یک ناسیونالیسم جدید است. مهاجران توسط مرزهای ملی محدود نمی شوند، اما با این وجود جهان هنوز از نظر سیاسی به دولت ها-ملت ها با قدرت نابرابر تقسیم می شوند. در حال حاضر، سیستم دولت ها-ملت همچنان به اعمال نفوذ پایدار در جهان ادامه می دهد که همیشه فراملی تر می شود.

دیدگاه ها در مورد چند فرهنگ گرایی

از یک سو، مردم شبکه های فراملی را ایجاد می کنند و ترکیبات جالبی از منابع مختلف فرهنگی را تشکیل می دهند. به عنوان یک نتیجه، مفهوم فرهنگ در حال به دست آوردن دامنه های مختلفی است. از سوی دیگر، گاهی اوقات به طور همزمان و در درون یک فرایند، مردم فرهنگ "خود" را بر میگردانند و قومیت "خود" را تایید می

کنند. حتی این گرایش جهانی شدن، که با محلی سازی دست در دست می چرخد دارای ابعاد بیشتر در وضعیت مهاجر نسبت به کسانی است که همچنان در یک مکان زندگی می کنند. در یک جامعه چند فرهنگی، ما یک تحول فرهنگی را به جای از دست دادن فرهنگ "خود"، سنت ها، و هویت و یا تنظیم دقیق برای "دیگر" هویت های فرهنگی می یابیم. نتیجه، کاهش فرهنگ های ملی است که قبلا به صورت نسبتا همگن در نظر گرفته شده است. به عنوان یک نتیجه، ما یک تغییر و تحول از دولت ها-ملت های مربوط به تبخیر سه گانه قلمرو، فرهنگ، و هویت را می بینیم. دولت ها-ملت ها در حال از دست دادن "طبیعت خود" هستند. اگر چه دولت ها-ملت ها هنوز هم به عنوان "یک منبع کلیدی اجتماعی-روانشناسانه انسجام اجتماعی دیده می شود" (Vertovec 1997)، نقش آنها به عنوان پوشش دهنده انجمن های اجتماعی و فرهنگی رو به فرسایش است. "نظم ملی همه چیز" است که در غرب مدرن به عنوان نظم طبیعی همه چیز مشاهده می شود- که باید گیج کننده باشد (نگاه کنید به عنوان مثال، Gellner, 1983; Malkki, 1992).

یک انتقال برای قدرت های رسمی دولت به بلوک های قدرت قاره ای همزمان با "افزایش مداوم در مقررات و اثرات آن بر سطوح منطقه ای و محلی وجود دارد. در دوره "مرزهای باز" برای تخصص های پیشرفته و تقسیم نیروی کار و افزایش مداوم تحرک فیزیکی و اجتماعی و فرهنگی، جامعه در حال کشیده شدن به سمت موردی است که تا به حال بوده است (Salet, 7: 1996).

وضعیت جدید به ویژه از منظر غرب گاهی اوقات به عنوان "یک تحول بزرگ جدید،" ارجاع می شود. مشابه با قرن نوزدهم، زمان صنعتی شدن، شهرنشینی، شکل گیری هسته خانواده، تشکیل دولت ملی و حوزه عمومی مرتبط با آن، عبارات تغییرات اساسی در روابط اجتماعی میان مردم بودند، ادعا شده است که یک دگرگونی مشابه در حال رخ دادن است. این مورد توسط انتقال مرتبط با یک خانواده بازسازی و آزاد، به یک جامعه فراصنعتی شبکه جهانی تحریک شده توسط فن آوری جدید، به دوگانگی های جدید شهری، به توزیع جدید قدرت سیاسی نشان داده می شود که در آن دولت ملی از حاکمیت بر واحد های محلی، سازمان های غیر دولتی، و انجمن های فراملی، و همچنین همزیستی و ترکیب فرهنگ های مختلف صرف نظر می کند. این "تحول بزرگ" تحت شیوه های شهروندی

موجود و سنت ها برای اعمال فشار در همه جا قرار می گیرد و نیاز فوق العاده به فرم ها و دارایی های جدید را افزایش می دهد.

این نیاز تا حدودی بستگی به این سوال دارد که آیا هیبریداسیون حاضر یا چند فرهنگی بودن موقت است یا دائم. سه دیدگاه برای اولویت در اینجا به مبارزه می پردازند: همگرایی، واگرایی، و چهلتنکها. هر یک از این دیدگاه ها شامل دیدگاه های مختلف از آینده ما می شود (نگاه کنید به Nederveen Pieterse، 1996). که در آن ما پایه توضیحات ما گذاشته شده است)

دیدگاه اول در مورد همگرایی فرهنگی یا همانندی در حال رشد است. این دیدگاه نشان دهنده چشم انداز کلاسیک نوسازی به عنوان یک جاده صاف کن است که تفاوت های فرهنگی را به روش خود انکار می کند و از بین می برد. طرفداران این تز "مک دونالدیزاسیون" بر این باورند که وابستگی در حال رشد متقابل جهانی و همپیوندی منجر به افزایش استانداردسازی و یکنواختی فرهنگی می شود. "شرکت های چند ملیتی عالی"، تفاوتها را از طریق عقلانی نمودن حس وبری از طریق عقلانیت رسمی با قوانین و مقررات گذاشته پاک می کنند. با ترکیب بازده، شمارش، قابل پیش بینی، و کنترل پذیری، مک دونالدیزاسیون به طور همزمان نشان دهنده زمینه دوگانه نوسازی و امپریالیسم فرهنگی است.

دیدگاه دوم، جنبه ای نادیده گرفته شده در تز همگن سازی را برجسته می کند. تغییر هماهنگی و تضاد در درون این دیدگاه قابل شناسایی هستند. طرفداران هر دو تغییر، روی تفاوت های فرهنگی اجتماعی و یا قومی میان گروه های مختلف در مطالعات تجربی خود، مانند طبیعت پایدار و تغییر ناپذیر آنها با دلالت یا بیان مشکلاتی تاکید می کنند که رخ خواهد داد اگر این تفاوت ها محروم و یا سرکوب شوند و تنها تفاوت در ارزیابی و تفسیر آنها از این تفاوت ها. در نوع هماهنگی، مهرزنی تنوع فرهنگی به عنوان یک "شکل سرخوردگی با جهان" دیده می شود: از خود بیگانگی و جابه جایی آشکار می شوند (Nederveen Pieterse، 1389: 1996). در نوع هماهنگی، تاکید می شود که وجود تفاوت های فرهنگی و مجموعه های فرهنگی نباید صرفا تحمل شود بلکه باید به صورت دائمی و با بالارزش ادعان شود، و فعالانه محافظت شود و در قانون و سیاست عمومی ترویج شود (Taylor، ۱۹۹۲) در نوع

تعارض، اختلاف به عنوان ایجاد رقابت و تعارض دیده می شود. فروپاشی فرض شده یکپارچگی اجتماعی در درون دولت به عنوان یک اثر جانبی از چند فرهنگ ذکر می شود. این به این معنی است که گرایش مشترک ملی ناپدید، با توجه به کاهش تعهد مشترک به یک دولت-ها-ملت و فرهنگ در حال محو شدن است.

چند فرهنگ گرایی می تواند بهانه ای برای به حاشیه راندن، طرد و سرکوب باشد. در اغلب اوقات، می تواند فرصتی برای درگیری های خشونت آمیز و حتی مبارزات نسل کشی و جنگ داخلی باشد. در طول دهه گذشته بسیاری از درگیری در سراسر جهان درون کشوری در ماهیت خود به اختلافات قومی، مذهبی یا فرهنگی مربوط بوده است. مردم از زمینه های فرهنگی مختلف در درک یکدیگر مشکل دارند، تنوع، موجب انسجام و یا خنثی کردن آن می شود. بعد از همه اینها، مردم به راحتی روابط خود را با افراد و گروه هایی که از آنها متفاوت هستند تشکیل نمی دهند. فرآیندهای انفرادی منجر می شود تا بسیاری از مردم عقب نشینی کنند و تنها به مراقبت از خود پردازند.

در تئوری، اختلاف، محل است. طرفداران شناخته شده این دیدگاه رقابت و تضاد ساموئل هانتینگتون است که استدلال می کند این "... جنبه بسیار مهم از آن چیزی است که سیاست جهانی به احتمال زیاد در سال های آینده ... تبدیل به آن خواهد شد... برخورد تمدن ها است (هانتینگتون، 1993: 38). این نوع به طور قابل درک، مرزهایی را برای نژادپرستی، ناسیونالیسم، بنیادگرایی های قومی و مذهبی، و مرتبط با فلسفه آپارتاید، و همچنین پاکسازی قومی قرار می دهد. با این حال، تفاوت بین دو گونه نباید اغراق آمیز باشد، حداقل بدون توجه به عمل روزمره. اگر چه چند فرهنگ گرایی به عنوان یک شکل از حکومت کثرت گرایی فرهنگی "بر اساس یک ایدئولوژی است که تنوع فرهنگی را با ارزش می کند و در جامعه، در مجموعه ای از اصول فراگیر مبتنی بر ارزش معمول با لیبرال دموکراسی به عنوان مثال، وحدت مدنی و برابری همه مردم در درون دولت، و حقوق فردی قرار می دهد (McAllister, 1997: 2). ما می دانیم که عمل چند فرهنگ گرایی به طور موثر توسط یک گروه قومی خاص سلطه تقویت می شود. تنوع، اهلی، شکل یافته، و مهار شده تحت یوغ نظم اجتماعی فرهنگی غالب و اقتصاد است.

دیدگاه سوم، که ما از آن استقبال می کنیم، تأکید می کند که چهل تکه فعلی فرهنگ ساختاری است. این پایان نامه چهل تکه کمه همچنین به عنوان جهان محلی شناخته می شود، بر این ایده است که قدرت های جهانی همیشه

کاملاً به مقاومت در مقیاس کوچک و محلی آسیب پذیر می باشند. هیبریداسیون اذعان می کند که "جوامع همیشه در جریان هستند، تقسیم می شوند، مورد اعتراض قرار می گیرند؛ مردم همیشه در حال فرار از آنها و همچنین بسیج نمودن برای تقویت آنها هستند (Kalb, 1997: 5). هیبریداسیون اشاره به یک جهان بینی دارد که توسط تصاویر و استعاره جهانی منجمد نشده است، اما به مقاومت های چند موضعی شده (در مفهوم جغرافیایی و نهادی) به آسیب پذیری ها و تنش ها، در کوتاه مدت برای تناقضات، برای مبارزه مداوم در مورد زندگی و شرایط کار اشاره دارد (Meyer, 1996). این فرمول به ما در مورد تنش ذاتی بین یک جهان ایده آل خیالی و شیوه های واقعی از نظم اجتماعی موجود یادآوری می کند. به طور خلاصه، معضلی که ما در برخورد با چند فرهنگ گرایی با آن مواجه هستیم به شرح زیر است: "چند فرهنگ گرایی، از بسیاری از فرهنگ ها را متمایز از یکدیگر با دلالت بر مرزها به جای پیوستگی ها، به طور منطقی توسط جدایی و تمایز حمل می کند؛ این مورد با مخلوط کردن آگاهانه زبان، نژاد و فرهنگ در بسیاری از جوامع معاصر در تضاد است. این به معنی این است که مرزهای میان گروه باید رسمی و نهادینه شود (McAllister 20: 1997).

اما این مورد، سوالات نافذی را تداعی می کند. به عنوان مثال، آیا چند فرهنگ گرایی رسمی با مرزهای نهادینه آن منجر به طبقه بندی، قطبش از مردم با کلیشه های قومی بیشتر و بسیج در امتداد خطوط قومی می شود یا خیر؟ آیا شناختن رسمی تفاوت فرهنگی برای تسهیل آشتی، توزیع مجدد منابع، و از بین بردن ضرر مورد نیاز است یا خیر؟ ما نمی دانیم. با این حال، ما نمی دانیم، که ما با سوالات پرفشار روبرو هستیم. چگونه می توانیم پیچیدگی ها را تطبیق دهیم و به چالش های پلورالیسم پاسخگویی نماییم؟ چگونه هویت های خاص و نیازهای فزاینده جهان وابسته را که در آن همه ما باید همزیستی و همکاری کنیم، به تعادل می رسانیم؟ کثرت گرایی یک موضوع برای همه ما است که باید در سطوح فردی، اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی به آن پرداخته شود. سطح شخصی منعکس کننده این مورد است که ما که هستیم و چگونه خودمان را تعریف کنیم، نگرانی در سطح اجتماعی با این مورد که چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار می کنیم، مرتبط است. سطح فرهنگی به ناچار شامل باورها، ایده ها، و فهم ما می

شود؛ سطح سیاسی مربوط به جایگیری کثرت گرایی می شود که در تام شامل توزیع قدرت و دسترسی به منابع می شود. همه این سطوح در مفهوم «شهروندی» همگرا می شوند.

شهروندان

همانطور که ما دیده ایم، شهروندی ملی یکی از با نفوذترین عبارات شهروندی تا زمان ما بوده است. با توجه به معنای کنونی خود، شهروندی در درجه اول عنصر اتصال یک جامعه ملی است. این تفسیر خاصی از شهروندی است که در اینجا مورد بحث قرار گرفته است. همانطور که در جهان جداگانه و تقسیم دولت ها نشأت می گیرد- ما به درستی ممکن است بپرسی م که آیا شهروندی ملی همان وظیفه را در یک جهان که در آن این کشورها تبدیل به جوامع چند فرهنگ گرای شده اند، و پیوندهایی ارتباط مردم و گروه ها فراتر از مرزهای ملی سرچشمه گرفته اند، حفظ می کند یا خیر. از آنجا که این لینک مانع تابعیت ملی از انطباق تنوع فرهنگی می شود، حق متفاوت بودن نیز در خطر است. بنابراین، ما شهروندی را به عنوان یک نهاد اجتماعی رد نمی کنیم، ما پیوند فعلی شهروندی قانون را با فرهنگ رد می کنیم.

شهروندی ملی: نابرابری و برابری

شهروندی ملی، تساوی مرزها بین کشورها است. بنابراین یکی از قدرتمندترین ابزارهای خروج از زمان ما است. مرزهای دولتی، افراد را ناخواسته محروم می کند. رزرو ناشی از امتیازات و حقوق برای انتخاب منجر به فرصت های نابرابر و در نتیجه نابرابری در جهان می شود. 6 همانطور که (Brubaker: X (1992 استدلال می کند: «در چشم انداز جهانی، شهروندی، یک ابزار قدرتمند برای ارتباط اجتماعی است که محافظ کشورهای مرفه از فقرای مهاجر است.»

شهروندی ملی نیز مرزها را در داخل کشور، یعنی بین شهروندان و اتباع خارجی ترسیم می کند. "هر دولت ادعا می کند که برای شهروندان خاص محدود، معمولاً به عنوان یک ملت، به عنوان دولت است. (همان منبع). با پیوند دادن حقوق شهروندی به هویت ملی و فرهنگی خاص، نهاد شهروندی ملی منجر به موقعیتی می شود که در آن هر ساکن کشور به شهروندی کامل و حقوق مربوط به آن دسترسی ندارد. 7

اگرچه پناهندگان و مهاجران به طور داوطلبانه در این کشور پذیرفته می شود که در آن آنها جایگزین شده اند و زندگی می کنند و آنجا کار می کنند، این " سکونت ها" (Hammar ، 1990) اغلب دارای همان حقوق "واقعی"

ساکنان ذاتی نیست، به این دلیل که هویت فرهنگی آنها متفاوت است. 8

در بسیاری از موارد، این عمل از حقوق معین برخی از ساکنان قانونی دولت خودداری می کند. دلیل آن این است که دولت ها-ملت ها در وسط یک میدان فراملی نفوذ قرار گرفته اند، که در آن مبارزه برای حقوق بشر به جای حقوقی در حال رخ دادن است که مبتنی بر ملت هستند. با توجه به (Soysal 1994)، گروهی که حقوق شهروندی را دریافت می کنند به طور فزاینده ای گسترش یافته اند که شامل افراد غیرشهروند یا افرادی می شوند که شهروندان تمام عیار نیستند. در نتیجه این دولت به آرامی مسئولیت را برای همه کسانی که در قلمرو آن اقامت می کنند می پذیرد.

بنابراین سؤال اینست که چرا شهروندی رسمی در نظر گرفته نمی شود. حقوق اجتماعی بسیار راحت تر از حقوق سیاسی برای غیرشهروندان افزایش می یابند. یکی از عوامل احتمالی اینست که از طریق دولت، جنبه های سیاسی کاملاً نزدیک به وجود ملت گره خورده اند. نفوذ همیشه قدرتمند پیوند میان جامعه سیاسی و سطوح فرهنگ ملی در اینجا- اعطای حقوق سیاسی به اتباع این کشور را به خطر می اندازد.

بر این اساس، هر ساکن قانونی دارای حقوق شهروندی کامل و مربوط به رای گیری سیاسی نیست. در نتیجه ساکنانی که مجاز به رای دادن هستند، تصمیماتی می گیرند که بر آینده ساکنان قانونی بدون تابعیت اثر می گذارد. 9

شهروندی ملی و تنوع فرهنگی

در جوامع لیبرال و چند فرهنگ گرایبی امروزی، تلاش ها برای دستیابی به دو آرمان ظاهراً متضاد معمولاً اتفاق می افتد. اول، هر گروه و فرد در یک جامعه چند فرهنگ گرایبی است و به طور ایده آل مستلزم برابری به عنوان یک شهروند است. به طور همزمان- و این دومین ایده آل است- که حق هر کس متفاوت است. این "متفاوت بودن" توسط برخی از مهاجران، سیاستگذاران، سیاستمداران و دانشمندان به روشی ذاتی مشاهده شده است (نگاه کنید به

عنوان مثال به دیدگاه واگرایی در مقدمه ما در بالا و Hall [1996]). ما، با این حال، این وضعیت را به عنوان حقی متفاوت و منحصر به فرد می بینیم، اما مهمتر از همه تبدیل شدن به یک فرد متفاوت و تکامل به طور مداوم اجازه داده می شود. در این معنا، چند نویسنده لیبرال، اهمیت هویت فرهنگی شخصی را برای توانایی یک زندگی خوب متذکر شده اند (Young, Kymlicka, 1990, 1995). اذعان به هویت فرهنگی شخصی، یک وضعیت ویژه مهم برای یک زندگی خوب است، صرف نظر از اینکه آیا چنین هویتی به صورت جداگانه و یا به عنوان یک گروه (Taylor, 1994) تجربه می شود یا خیر.

با این حال، شهروندی ملی، فرهنگ اکثریت ملی را به استاندارد تبدیل نموده که مهاجران باید برای رسیدن به حقوق برابر برآورده سازند. به عنوان یک نتیجه، مهاجران که مایل به حفظ هویت فرهنگی خود هستند، می توانند به شهروندی کامل دست یابند. بنابراین اصل شهروندی ملی، فضای کمی را برای تنوع در درون مرزهای دولت به جای می گذارد. Bauman (1988) معتقد است که مهاجران با خواسته های مواجه هستند که برآورده شدن آنها غیر ممکن است. آنها چشم انداز برابری و شناختن معین هستند، به شرطی که آنها گرایش های فرهنگی خود را تغییر دهند. به این ترتیب با تبدیل لیبرال ها در یک جامعه لیبرال، مهاجران موقعیت کسی را پیدا می کنند که باید خود را بی گناه ثابت کند. در این روش مهاجران همیشه بیگانگان باقی خواهد ماند. بنابراین Bauman توصیه می کند که به جای انتظار بیگانگان برای تبدیل شدن به آنچه ما هستیم، ما باید بدانیم که ما بیش از حد بیگانه هستیم. علاوه بر این، تفاوت ها به ویژه در بین گروه ها منتسب می شوند. بنابراین، مباحث مربوط به فرهنگ در بحث بین گروه های فرهنگی عنوان میشود که کاملاً متفاوت از یکدیگر دیده می شوند، در حالی که در واقع، افرادی که این گروه را تشکیل می دهند در مخالفت کامل با یکدیگر هستند. به این ترتیب افراد مختلف به گروه های واحد با یک نقطه نظر واحد کاهش می یابند. بنابراین شهروندی ملی، بحث فرهنگی و اخلاقی را به بحث بین دو گروه بسته به جای آن از میان افراد آزاد تبدیل می کند.

شهروندی ملی: یک جایگزین؟

در نتیجه استفاده از شهروندی ملی در معنای سنتی آن منجر به کشورهای چند فرهنگ گرایبی فردی و جهان چند فرهنگ گرایبی به عنوان یک کل، به نابرابری در مقابل قانون و محرومیت از تنوع در هویت فردی می شود. در یک جامعه چند فرهنگ گرایبی، نتایج می توانند منجر به یک کاهش در انسجام اجتماعی شوند. اول، موقعیت شهروندی برابر یک پیش شرط برای تمایل و توانایی در برقراری ارتباط با دیگران است. " دوم، یک فرد با دیگری تنها زمانی ارتباط برقرار می کند که دیگر هویت او را می پذیرد. به جای انسجام اجتماعی، این کار شرایطی را تولید می کند که انسجام اجتماعی را پیچیده می کند: بنابراین شهروندی ملی منجر به چیزی می شود که برای دستیابی در نظر گرفته می شود. دیدگاه متفاوتی در مورد رابطه بین عدالت، فرهنگ، و هویت برای برآوردن نیازهای چند فرهنگ گرایبی از زمان ما لازم به نظر می رسد.

شهروندی ملی اغلب به عنوان یک جایگزین ذکر شده است (نگاه کنید به دونالد، ۱۹۹۶، برای مثال، Geoghegan، 1994). در دیدگاه فراملی، به هر کسی که برای یک دوره خاص از زمان ساکن قانونی در قلمرو یک دولت است یا در آنجا به طور قانونی اقامت دارد، حقوق برابر اعطا می شود. در اختیار داشتن چنین حقوق و داشتن وظایف مربوطه، هویت فرهنگی خاصی را نیاز ندارد. چنین شخصی نیاز به تعلق به یک قلمرو مشخص ندارد، مسئله اینست که در آنجا حضور داشته باشد. این جدایی از حقوق و فرهنگ می تواند به برابری در مقابل قانون و پذیرش بیشتری از هویت های مختلف منجر شود.

یک تفاوت اصلی از شهروندی ملی این است که در به تعریف شهروندی فراملی، نفع و بقای دولت در اولویت اول نیست. در عوض، منافع و وسیله ای برای بقای هر فرد واقع در قلمرو دولت، بدون در نظر گرفتن هویت فردی مراقبت می شود. دسته بندی های از پیش تعریف شده بیگانگان حذف می شوند. در کشوری که یک اصل شهروندی فراملی صدق می کند، هر کس به یک معنای یک غریبه برای هر کس دیگری است. با این حال، بر خلاف به وضعیت شهروندی ملی، مردم در هر صورت به عنوان نوع خاصی از بیگانگان تعریف نمی شوند.

با این حال، شهروندی فراملی منجر به مشکلات دیگر می شود. یک حالت چند فرهنگ گرایبی با شهروندی فراملی با مسئله پذیرش روبرو خواهد بود: چه کسی باید به عنوان اعضای جدید پذیرفته شود، و چه کسی تصمیم گیری می

کند؟ انتقال از شهروندی ملی به فرامل ، مشکل را در برخی موارد جایگزین می کند. محروم کردن تابعیت دولت از حقوق شهروندی، مرزهای دولت را از بین نمی برد. در داخل دولت، هرکسی ممکن است دارای حقوق برابر باشد، اما تشکیل گروه که شامل محرومیت از "دیگران" می شود، یک بار دیگر اجتناب ناپذیر است. حتی یک جامعه چند فرهنگ گرا به طور ایده آل سازماندهی شده دارای مرزهای دولتی است.

در حال، هدف شهروندی فراملی برای انجام بیشتر، صرفا مشکلات را جابجا می کند. اول، این کار پذیرش بیشتر و برابری برای همه شهروندان در یک دولت را تضمین می کند. دوم، دلایلی را برای اعطا یا مستثنی نمودن مردم از شهروندی فراملی فراهم می کند. استفاده از شهروندی ملی منجر می شود که "دیگران" یک هویت خاص، حتی یک ضد هویت را برای به دست آورند، از آنجایی که این نسبت به هویت گروه مقایسه می شود که می پذیرد بلکه مستثنی می کند. اگر یک فرد پذیرفته شود، به علت شخصیت خود او، به همین دلیل فرد دیگری حذف خواهد شد. ایده شهروندی فراملی از یک اصل کاملا متفاوت پشتیبانی می کند. پذیرش یا رد بر اساس هویت است که به موجب آن "فرد دیگر" عمدتا به وضعیت بیگانه کاهش می یابد. در عوض، عدالت فراملی مستلزم اینست که فرد دیگر یک خصوص همکار شهروند جهان، "یکی از ما." است. از این منظر، هیچ یک از ما یک غریبه نیستند، یا همه ما غریبه ها هستیم که به همان میزان مشابه است.

قدرت مداوم دولت ها-ملت ها

اما چگونه امکان شهروندی فراملی به قدرت فعلی و عملکرد دولت ها-ملت ها مربوط می شود؟ آیا این به طور مستقیم منجر به پایان دولت ملی می شود؟ روندهای مهم نشان می دهد که دولت ها-ملت ها در حال از دست دادن قدرت هستند. تاثیر جهانی شدن باعث حاکمیت دادن به روشی می شود که روندی "اجباری" است. ، به عنوان مثال، کشورهای خاص نفوذ خود را کمی بیش از اثرات فراملی دارند که در پیشرفت در زمینه های محیطی، اقتصاد و امور مالی ذاتی می باشد. تا حدودی، دولت ها-ملت ها به اشتراک گذاشتن حاکمیت ملی خود را بیشتر و یا کمتر "داوطلبانه" انتخاب می کنند، از جمله در حوزه قوانین و توافق در اتحادیه اروپا و در مسائل نظامی. با این حال، این کاراکتر داوطلبانه محدود است، به این معنا که به منزله تلاش برای جذب اثرات جهانی شدن است. علاوه بر این، در

دامنه این تحولات جدید، اغلب عوامل چند ملیتی در کنار و یا در جای دولت ملی بوجود می آیند ، و اصول جدید برای تعریف کسی که متعلق به این عوامل مختلف است و نیست توسعه می یابد.

تعدادی از نویسندگان در حقیقت استدلال می کنند که دولت ها-ملت ها تحت فشار بسیار زیاد قرار می گیرند. Eriksen (۱۹۹۷) حتی سقوط سریع را پیش بینی می کند. در نظر او، افزایش شتاب تنوع در تجربه شخصی، همراه با خارج کردن از چنین تجربه از نمادگرایی کشور ه در هویت ملی مشترک منجر می شود که تا آخرین رقم خود ایستاده است.

همچنین در حوزه قانون، عوامل دیگر از دولت ها-ملت ها بازی در نقش بزرگتری را شروع کرده اند. معاهدات حقوق بشر و مسائل دیگر دارای پیامدهای بزرگی برای امکان آوردن دولتهای ملی به خط و یا مداخله در امور یکدیگر بوده است. یک حس رو به رشد وجود دارد که می گوید دولت ها باید قادر به انجام هر چیزی باشند که شهروندان آنها می خواهند و اینکه جامعه بین المللی مسئول رسیدگی به مسائل مربوط به حقوق بشر است، حتی زمانی که کشورها، آنها را "امور داخلی " می نامند. در عمل، حقوق بشر به کشورهایی محدود نمی شود که در حال مهم تر شدن هستند، علاوه بر حقوق مدنی که به دولت متصل است. افراد به طور فزاینده ای می توانند به کشورهای خود را برای موارد نقض حقوق بشر از طریق دادگاه های حقوقی و یا کمیسیون های بین المللی اعلام جرم نمایند. به این ترتیب آنها تحت قانون بین المللی قرار دارند. علاوه بر این، به تدریج برای کشورهایی که شرکای پیمان دوره ای هستند، گزارش در مورد پیشرفت آنها در یک حوزه حقوق بشر مرسوم تر شده است. پس از آن به سازمان های غیر دولتی (NGOها) اغلب فرصتی برای صدور گزارش تکمیلی اعطا می شود. همچنین، ناظران های ویژه فقط توسط سازمان هایی مانند سازمان ملل متحد برای بررسی نقض حقوق بشر در کشورهای خاص بدبینی ها و سوءظن ها منصوب می شوند. این تحقیقات نه تنها در نقض حقوق بشر افراد، بلکه از گروه های اقلیت صورت می گیرد. حاکمیت دولت به شدت از این تحولات متاثر می شود. دولت ها نیز وابسته به سازمان های بین المللی از جمله نهادهای سازمان ملل متحد هستند. این امر نه تنها به کشورهایی که به طور داوطلبانه به این پیمان ملحق شده اند، بلکه به طور فزاینده

ای نیز به کشورهای که آن را امضا نکرده اند مربوط می شود. این بیشتر و بیشتر به عنوان قانون مشترک (Flinterman, 1996) تفسیر می شود.

این تحولات بر وظیفه اصلی دولت ملی در سیستم قضایی مؤثر است. سازمان های بین المللی، مانند سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و شورای اروپا، سازمان های غیردولتی فراملی، از جمله سازمان عفو بین الملل و همچنین سازمان های فراملی صنعتی علاوه بر دولتهای ملی نقش روز افزونی در این زمینه دارند که نقش مهمی باقی مانده است. حاکمیت دولتهای ملی که بر اساس سیاست های پذیرش نهفته است، نیز تحت تاثیر قرار می گیرد.

اما قدرت یا ناتوانی دولت ها-ملت ها دارای پیچ و تاب و متناقضی است که از درگیری بین دو اصل رخ می دهد که حاکمیت ملی و حقوق بشر را تکان نمی دهد. مجموعه فراملی حقوق بشر جهانی که ما توصیف کرده ایم، به طور مداوم در حال ضروری تر شدن است و گاهی اوقات نیروهای دولتهای ملی را به گسترش زرادخانه حقوق مجبور می کند که به غیر اتباع (Soysal, 1994) داده می شود. لازم به ذکر است که این حقوق جهانی بشر، که در آن یک شهروندی فراملی بالقوه ممکن است بر اساس آن باشد، از طریق دولت ها-ملت اجرا می شود. سازمان های فراملی مانند سازمان ملل متحد هنوز هم دولت ها-ملت ها و در نتیجه در واقع مشروعیت آن ها را می خواهند. در نتیجه، اعطای این حقوق بشر، بیشتر یا کمتر، حاکمیت دولت ها-ملت را تضعیف می کند، در حالی که به طور همزمان تکثیر می شود. در پایان، تنها دولت ها-ملت ها، خودشان، مجاز به معرفی لایحه ای برای بهبود موقعیت حقوقی گروه مردم در قلمرو خود هستند. حتی در زمانی که قوانین بین المللی در حال تجربه یک تغییر از حق تعیین سرنوشت ملت ها به یک رویکرد فردی حقوق بشر است، حاکمیت دولت ها-ملت ها همچنان یک موقعیت مرکزی را دارد. بنابراین تابعیت فراملی واقعاً هنوز هم به آینده تعلق دارد. برای استفاده از کلمات از (Brubaker 1992 189) "نوید دوران فراملی جوانه زدن در تنزل دولت ها-ملت برای آزادسازی بیش از حد شتابزده است."

در زیر ما به برخی عواقب ناشی از جهانی سازی و محلی سازی برای پناهندگان می پردازیم. در نوشته ها، جهانی شدن به پوشش خوب تحصیل کرده، جمعیت جهان وطنی شاغل در شرکت های چند ملیتی و تنها به طور موقت

ساکن در خارج از کشور اشاره دارد. این افراد ادعای شهروندی ندارد. در عوض، ما در مورد یک دسته پناهندگان مختلف در جهان فراملی صحبت می کنیم.

پناهندگان در جهان فراملی

جهانی شدن به طور همزمان و محلی سازی به قلمروسازی فرهنگ منجر می شود (ایجاد این تصویر که توسط دولت این کشور استفاده می شود، که در آن قلمرو، مردم و فرهنگ همگرا می شوند) و ایجاد هویت های فرهنگی جدید با مکانیسم های طرد همراه با آن. نتیجه، تنوع رو به رشد جهانی و وجود گروهی از افرادی است که هویت را تشکیل می دهند که در سراسر مرزهای موجود دولت ها-ملت ها قرار دارند. به منظور محکم نمودن این تحولات، ما در حال حاضر به طور خاص بر رویکرد دولت-ملت اروپایی نسبت به مهاجران و پناهندگان خاص تمرکز می کنیم.

در غیر این صورت پناهندگان و مهاجران قانونی به طور فزاینده ای به "خطر" فراملی تبدیل می شوند که دولت قادر به کنترل آنها می شوند. به عنوان یک نتیجه جهانی شدن، بیشتر مردم می توانند به فاصله های بسیار دور، به عنوان مثال به اروپا نقل مکان کنند. پایان جنگ سرد منجر شد تا قدرت های سابق جهان دیگر که قادر به کنترل درگیری نباشند تا بتوانند مستقیماً بدون تاثیر بر مناطقی در فواصل دورتر قرار می گیرند، غیر قابل کنترل شوند. با این حال، پناهندگانی که قربانی این درگیری ها می شوند، به این مناطق دور تر می آیند، و در نتیجه ان ها برای بستن مرزها تلاش می کنند. تا چه حدی تصویر جایگزین سه قلمرو، مردم، و فرهنگ به عنوان یک آرگومان برای حذف مردم مورد استفاده قرار می گیرد؟ کاهش حاکمیت دولت ها-ملت ها نقش مهمی در این زمینه دارد. چگونه اروپا با جستجوی خود برای یک حس جدیدی از جامعه مقابله می کند؟ عواقب پناهندگان سیاست مهاجرت از کشورهای اروپا چیست، و چگونه هویت فرهنگی متنوع آنها در یک زمینه فراملی بیان می شود؟

دولت ملی به عنوان یک برهان در سیاست پناهندگان

حذف مردم از طریق مرزهای دولتی تا یک حد معینی جواب می دهد. اما این فقط با بسیاری از قوانین، مقررات و مقامات دولتی و در هزینه های بالاتر جواب می دهد. سیاست های عمومی در اروپا با توان- انباشت اقدامات سیاسی که تنها اثر کوتاه و پالایشی مداوم بر پناهندگان دارند. یک قلمرو که از طریق معاهدات مختلف از خارجی ها غربال

می شود، از جمله شنگن، دUBLین، ماستریخت، آمستردام، و همچنین از طریق مکانیسم های کنترل الکترونیکی و دیگر. به عبارت دیگر، کشورهای غرب اروپا متعلق به آن چیزی هستند که گاهی اوقات حصار اروپا نامیده می شود. با این حال، در عمل، بسیاری از مهاجران اروپا بدون اجازه، با یا بدون کمک تسهیلاتی به اروپا می رسند. برخی از آنها در درون دولت "ناپدید" می شوند، به طوری که کنترل دولت بر کسانی که ممکن است در نظر ساکن در نظر گرفته شوند در واقع تضعیف است. اخراج از اروپا غیر ممکن می شود؛ با توجه به قوانین، آنها از اجازه اقامت برخوردار نیستند، اما به دلایل فنی آنها نمی توانند اخراج شوند، گاهی اوقات به دلایل به اصطلاح "سیاسی"، به دلایل بشردوستانه، این کار ناموجه است. با آنها یک دسته اضافی ساکن (تا حدودی) شهروند، نه غیر قانونی، می آیند.

البته، دولت ها هرگز به طور کامل مستقل نیستند. آنها همواره نقاط خاصی از حاکمیت خود را به سطح محلی، منطقه ای یا بین المللی واگذار می کنند. فقط در ایدئولوژی ناسیونالیسم، دولت ها-ملت منسجم و پایدار هستند؛ در خارج از آن، آنها همیشه تکه تکه می شوند. به علت تحولات ذکر شده در بالا، دولت های ملی دیگر نمی توانند به درستی این مینا را توجیه کنند که بر اساس آن ورود پناهندگان را مشروعیت می بخشند؛ استدلال صریح و فرضیات ضمنی در حال از دست دادن اثر خود می باشد. به روشی صریح و روشن، حاکمیت دولت در مسائل مربوط به پذیرش برای حفاظت از دولت تحت حاکمیت قانون و رفاه دولت، نهادهای سیاسی و اقتصادی مشروعیت یافته است. به واسطه این مفهوم، این انتخاب در پرتوی حفاظت از سازمان ملل به عنوان واحد فرهنگی مشروع شد. در نتیجه مشروعیات برای ورود و خروج یک عبارت از مفهوم دولت به عنوان یک جامعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

اتحادیه اروپا - جابجایی مشکل؟

تصویر یک دولت به عنوان یک دولت ملی به روشی که توسط ایدئولوژی ناسیونالیسم تعیین شده است با توجه به تغییر وظایف آن، زمانی که تا حدودی به اتحادیه اروپا منتقل شد، مورد حمله قرار گرفت. دیگر کشورهای اروپایی را نمی توان به عنوان یک جامعه دید که بتواند شهروندان ("ما") و ("آنها") خود را تعیین کنند. با این حال، این نوید بخش آغاز جدید ملت "ما" جدید برای دولت های اروپای غربی است. اتحادیه اروپا به منظور تبدیل شدن به یک جامعه ("جامعه خیالی") در ایجاد سنت های مشترک جدید ("سنت ابداع شده") سرمایه گذاری نموده است، اما این

هنوز به یک کشور اروپایی منجر نشده است. ایجاد یک ملت بر اساس دستور کار نیست. با وجود تمام اطلاعات و تبلیغات، با وجود نمادهای اتحادیه اروپا از جمله پرچم، سرود، گذرنامه، ارز، بعد اروپا در آموزش و پرورش از طریق برنامه اراسموس، فعالیت های شهروندی از جمله حق شکایتی که این مردمان دارند و حق رای برای پارلمان اروپا، با وجود معرفی تابعیت اروپایی قانونی از طریق معاهدات اتحادیه اروپا ماستریخت و آمستردام، با وجود این همه ایدئولوژی اروپا "ناسیونالیسم" هنوز این مقوله به دست نیامده است.

با این حال، اتحادیه اروپا مانند یک دولت ملی در مشروعیت بخشیدن به محرومیت مهاجران رفتار می کند. در اتحادیه اروپا، حرکت آزاد افراد، کالاها، خدمات و سرمایه وجود دارد. این مورد به مرزهای مشترک خارجی درست مانند یک ملت- تشدید کنترل ها در مرزهای خارجی و یک سیاست روایت مشترک در زمینه "کنوانسیون مرزهای خارجی اشاره می کند. 10

اتحادیه اروپا اساس مفهوم بلامنازع شهروندان در مقابل افراد غیر شهروند، یک وضعیت متناقض را مشروعیت بخشیده و به فرسایش دولت ها-ملت هایی قدیمی کمک می کند در حالی که در همان زمان همان آرمان ها را ایجاد می کند. اتحادیه اروپا قبلا به نام جامعه اقتصادی اروپا نامیده می شد که برای "حل" مشکلات خاصی از دولت ها-ملت ها، به ویژه مسائل اقتصادی ایجاد شد. با گذشت زمان، وظایف آن به مسائل اجتماعی مانند مهاجرت و پناهندگی سیاست گسترش یافت، اما همان استدلال در دولت ها-ملت ها معرفی می شد. همچنین اتحادیه اروپا، نتیجه تحولاتی که دولت ها-ملت را تضعیف می کند، به روند تشکیل دولت کمک می کند در حالی که آن را برای مقابله با عواقب ناشی از تحولات قبل از آن تلاش می کند، تلاشی که موفقیت آن بعید است.

اتحادیه اروپا تاسیس نشد تا مسئول رسیدگی به مشکلات اجتماعی از جمله موضوع پناهندگان باشد، بلکه در طول سال ها این موضوع در اتحادیه اروپا برجسته شده است. تغییر در وظایف تا به این ترتیب زمانی صورت گرفته است که اتحادیه اروپا به یکی از عوامل فرایندهای پویای جهانی و روابطی تبدیل شد که دارای اثر بی تردید اما غیر قابل پیش بینی است: نتیجه اقدامات انجام شده توسط یک عامل جدید همیشه نامشخص است. در این مورد مشکلات در به طور متفاوت تعریف می شوند و احتمالا حتی تشدید می شوند.

تا به حال، اتحادیه اروپا از همان ایدئولوژی دولت ملی استفاده نموده، و همان نوع از مشکلات همچنان ادامه دارد اگر اتحادیه اروپا از همان استدلال‌های دولت‌ها-ملت‌ها با توجه به پذیرش استفاده کند، پناهندگان ممکن است حتی بیشتر به عنوان "دیگر"، "و یا به عنوان یک مشکل" در مقابل ما تعریف شوند. "مشکلات داخلی اتحادیه اروپا، مشکلات بین کشورهای مختلف ملی و بین دولتهای ملی و نهادهای اتحادیه اروپا، نیز روی رویکرد آن تاثیر می‌گذارد. اتحادیه اروپا در واقع خود را در این فرایند نمی‌بیند. دولتهای ملی ابتدا منافع خود را قرار می‌دهند، که می‌تواند برای مثال به "جابجایی بار" به جای "به اشتراک گذاری بار" در مورد تعداد زیادی از پناهندگان، از جمله کسانی که از بوسنی و کوزوو هستند، نتیجه شود. بسیاری از کشورهای عضو به سرعت نیاز به ویزا برای شهروندان یوگسلاوی سابق دارند. زمانی که اکثر پناهندگان به اتحادیه اروپا می‌آیند، در آلمان مستقر می‌شوند، دیگر کشورهای عضو نیازی به اقدام بیشتر را احساس نمی‌کنند. احتمالاً به دلایل سیاسی داخلی، کشورهای ملی تمایل به نشان دادن قدرت مستقل خود و همکاری به ویژه در پشتیبانی فنی از یک سیاست پناهنده محدود دارند که رویکرد اتحادیه اروپا به این تحولات جهانی را تضعیف می‌کند.

این همکاری به طور عمده فنی در حفظ مهاجرت محدودکننده و سیاست‌های پناهندگی، احساس نیاز به حفاظت از ملت‌ها از غیر خودی‌ها را با ایجاد یک مارپیچ منفی تقویت می‌کند که باعث می‌شود که پناهندگان به عنوان مشکل در نظر گرفته شوند، در حالی که مشکل این است که مردم برای پناهندگان درست شده است. این به سختی در دستور کار عمومی قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که اتحادیه اروپا و کشورهای عضو کمک کمی به حل مشکلات پناهندگان می‌کنند. کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان، خانم Ogata، در مناسبت‌های مختلف اشاره نموده است که کشورهای خارج از اروپا در حال شروع اتخاذ این نگرش هستند؛ برخی از کشورهای آفریقایی بر این باورند که آنها، در حالی که فقیرترین در جهان هستند، بار اصلی از پناهندگان را تحمل می‌کنند و اگر اروپا حاضر به قبول سهم خود از این بار نشود، آنها نیز از قبول آن خودداری خواهند کرد. این کار می‌تواند عواقب شدیدی برای پناهندگان داشته باشد،

زمانی که آنها دیگر در هر کجا پذیرفته نشوند و در واقع به منطقه ای محدود شوند که در آن آنها تحت آزار و اذیت و یا از قربانیان جنگ و بلایای دیگر قرار می گیرند.

جهانی شدن، وظایف سنتی دولت ها-ملت، و مشروعیت محرومیت خارجی ها را کاهش می دهد. اما در حالی که برخی از مرزها در عمل در حال محو شدن است، آرمان دولت ملی، به طور همزمان که به شدت در مورد سیاست پذیرش مورد بحث قرار می گیرد. در پذیرش و طرد خارجیان، دولت ها-ملت ها قطعاً هنوز هم دارای یک اثر قدرتمند هستند.

هویت های فرهنگی در سیاست پناهندگی

اگر چه سیاست پناهندگی همیشه تاکید می کند که انگیزه های اقتصادی در حفاظت از پناهندگان بی ربط هستند، سیاست محدودیت در تعیین کسی که یک پناهنده "واقعی" است هنوز هم به نقطه ای نسبت به ملاحظات اقتصادی اشاره می کند که دارای یک تاثیر خاص است. علاوه بر این عوامل، ملاحظات فرهنگی نیز به عنوان مثال در سیاست مربوط به بازگشت پناهندگان نقش باز می کنند. در این دیدگاه، مردم به واسطه طبیعت خود، متعلق به یک فرهنگ خاصی هستند که در یک قلمرو مشخص قرار دارد. در کشور دریافت کننده، به پناهندگان گفته می شوند که آنها در یک دنیای عجیب و غریب هستند، در حالی که در خانه، آنها خود را در جامعه خود احساس می کنند؛ اگر مردم باید فرار کنند، در نتیجه بهترین راه حل برای آنها، نزدیک ماندن به اندازه ممکن به محل اصلی آنها است، و یا، اگر این غیر ممکن است، حداقل بهترین راه حل، بازگشت آنها به محل خود در اسرع وقت است. در آنجا می توانند راه خود را برای زندگی انتخاب کنند تا وضعیت نرمال می شود.

جایی که پناهندگان برای زندگی استفاده می کنند، به اشتباه در این دیدگاه آرمانی انگاشته می شوند، و کشور پناهندگی به عنوان یک گزینه برای پناهندگان به طور منفی نشان داده می شود. با این حال، نمی توان مسلم در نظر گرفت که پناهندگان در خانه احساس کشور مبدا خود را داشته باشند: آنها به دلیل وضعیت خصمانه و تهدید فرار نموده اند. شرایط درگیری های قومی و نقض فاحش حقوق بشر باعث می شود که مردم احساس کنند که دیگر در

خانه خود نیستند. برای بقیه، به درستی ممکن است این سوال وجود داشته باشد که آیا کشورهای پناهندگی، در این عصر از ارتباطات در سراسر جهان، در واقع چنین یک دنیای کاملاً عجیب و غریب هستند یا خیر.

در سیاست مهاجرت و پناهندگی، این تصویر فرهنگی بدین معنی است که مردم به جایی که تعلق دارند که از منشا می‌گیرند، حتی اگر مکانی با فقر و ناتوانی جنسی باشد. کنترل مهاجرت، یک راه برای حفظ نظم "طبیعی" است، از آنجا که مهاجرت ظاهراً تمایز بین مناطق فرهنگی جداگانه را سخت می‌کند. چنین ایده‌ای، حفاظت از منافع اقتصادی کشورهای ثروتمند را مشروعیت می‌بخشد. (Ferguson و Gupta, 1992).

با این حال، هویت قومی، یک گوهر نیست که مردم آن را در درون خود تحمل کنند. این یک ساخت و ساز اجتماعی در یک بافت تاریخی خاص است. گروه‌ها و مرزها از طریق فرآیندهای اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرند. برای پناهندگان، این فرآیندها در کشور مبدا آنها وجود دارد، فرآیندها در کشوری که از آن فرار کرده‌اند، و فرآیندها در مقیاس جهانی، در همان زمان. آنها تنشی را تجربه می‌کنند که بین درد جدایی فیزیکی اجباری آنها را از خانه‌های خود وجود دارد، جایی که آنها را در شرایط سالم قرار می‌گیرند، و اغلب فقط شکل دشواری از زندگی خود را در یک کشور متفاوت تجربه می‌کنند. همه این اتفاقات در جهانی می‌افتد که از طریق تاثیر جهانی شدن تحت تغییر بزرگ قرار دارد که پناهندگان و مهاجران نیز در این تغییر سهیم هستند. اینها دیگر جهان‌های کاملاً جدا از هم نیستند. پناهندگان در وجود فراملی زندگی می‌کنند و عوامل بسیاری، روشی که در آن آنها وجود خود را شکل می‌دهند، تحت تاثیر قرار می‌دهد. باعث تفاوت‌های بزرگ می‌شود به عنوان مثال، زمانی که کسی عادت به زندگی در حومه شهر داشته برای اولین بار به شهر می‌آید. دلایل فرار، نقش مهمی را بازی می‌کند. یکی دیگر از عوامل موثر این است که آیا کشور مبدا دارای یک سنت مهاجرت است یا خیر. به عنوان مثال، پناهندگان از یوگسلاوی سابق می‌توانند تا حدی در دانش هموطنان خود در اروپای غربی بازگردند. در نهایت، تصویری که مردم از کشور پناهندگی و یا از اروپای غربی به طور کلی دارند، یک عامل مهم است.

در سیاست غرب، توجه بسیار کمی به جهانی شدن معطوف شده است، زمانی که به هویت‌ها در زمینه فراملی در کشور پناهندگی، و در رابطه با کشور مبدا مربوط می‌شود. در زیر هر یک از این آیتم‌ها را دنبال می‌کنیم.

هویت های فرهنگی در زمینه فراملی

دولتهای اروپای غربی تمایل به نادیده گرفتن این واقعیت دارند که جهانی شدن مداوم باعث می شود هویت ها تغییر یابد. پیوند به موقعیت جغرافیایی کم می شوند؛ هویت تحت تاثیر قلمروی زندگی قرار می گیرد (Malkki, 1992). بسیاری از مهاجران با وجود فراملی زندگی می کنند. جهان با توجه به این فرآیند در حال تغییر است، نه تنها برای کسانی که منتقل می شود، بلکه همچنین برای کسانی که مقیم هستند. علاوه بر این، پناهندگان و مهاجران نه تنها با محل اقامت سابق خود بلکه همچنین با دیگر پناهندگان و مهاجران از شهر یا منطقه سابق خود که به کشورهای دیگر رسیده اند، در ارتباط قرار می گیرند. پراکندگی به کشور میزبان محدود نمی شود، اما اغلب بسیاری از کشورها، گاهی اوقات حتی قاره ها، همه از طریق این جوامع فراملی را پوشش داده می شوند.

تفاوت های فرهنگی تا حال به طور کلی نقشه برداری شده است و این امر برای سیاست پناهندگی همراه با خطوط پیوندی جغرافیایی اعمال می شود. این یکی از دلایلی است که چرا چنین اهمیتی به پذیرش پناهندگان "در منطقه آنها مرتبط است." اما، زمانی که یک پناهنده ایرانی در زمینه بحث در مورد اینکه آیا پناهندگان باید در منطقه خود گرفته شوند، بیان می کند که: "به نظر من، این منطقه از شهرهای بزرگ در کشورهای غربی است. من احساس می کنم نسبت به مناطق روستایی در کشور در سراسر ایران بسیار به شدت به این شهرها ارتباط پیدا کرده ام." بنابراین ارتباط جغرافیایی هویت ها باید در یک چشم انداز قرار داده شود؛ و این مورد کمتر "طبیعی است." این نوع وضعیت، ممکن است اشکال همبستگی و هویت را که بر اساس نزدیکی جغرافیایی نیستند (Gupta 19 و Ferguson, 1992) فعال کند.

یکپارچه سازی؟ شکل گیری هویت در کشورهای پناهندگی

عامل دوم که دولتهای اروپایی غربی در سیاست پناهندگی خود نیاز به در نظر گرفتن آن دارند است که هویت پناهندگان نیز در چارچوب کشور میزبان، که در طول زمان تغییر نموده است، شکل می گیرد. دو روش وجود دارد: از یک طرف، یک جامعه دریافت کننده با تفاوت های بسیاری وجود دارد، و، از سوی دیگر پناهندگان با همه اختلافات خود. این دو طرف به وضوح به طور مداوم بر یکدیگر تاثیر می گذارند. علاوه بر این، فرآیندهای شکل گیری هویت،

در این زمینه و در امتداد خطوط مستقیم یکنوا نیست. در عوض، آنها ناهمسان، ناهمگن و غیر قابل پیش بینی هستند. و سیاست های دولت این تفاوت را در میان افراد به حساب نمی آورد.

در هلند به عنوان یک کشور پناهندگی، برای مثال، بحث عمدتاً در مورد پذیرش و یا جنبه های صرفاً قانونی سیاست پناهندگی است، در حالی که توجه به مراتب کمتری به این مورد معطوف می شود که پس از پذیرش چه اتفاقی می افتد. از جنبه های مهم در شکل گیری هویت پناهندگان در کشورهای در حال پناهندگی برای مثال، تصویر تداوم پناهندگان قربانیان رقت بار است، گروهی که نیاز به کمک های بشردوستانه دارند. این مورد در تضاد با تبعیدیان های گذشته قرار دارد که به شدت قهرمانان تقریباً عاشقانه بودند. تصویر تبعیدیان، مربوط به شورش های سیاسی و به زندگی فرهنگی، و نخبه گرایی می شوند. پناهنده آخر که اغلب متعلق به یک گروه بسیار بزرگتر در نظر گرفته شده است، تمایل به آزادی و قدرت دارد.

البته، این درست است که پناهندگان اغلب به سختی رنج می برند و در نتیجه تجربیات آسیب زایی دارند. با این حال، در این زمان، این جنبه بیش از حد تاکید می شود به طوری که به نظر می رسد پناهندگان، به هر طریقی قادر به مشارکت با جامعه جدید خود هستند. این انکار ارزش، نه تنها در میان هلندیان یافت نمی شود، بلکه گاهی اوقات خود پناهندگان از تصویر قربانیان را به منظور رسیدن به چیزهای خاصی از دولت استفاده می کنند. نقش این قربانیان تنها به روشی محدود قابل توجیه است. بسیاری از پناهندگان در واقع افراد بسیار فعالی هستند که بر مشکلات بزرگ به منظور بر برای رسیدن به هدف خود، ایمنی، غلبه می کنند. آنها سعی می کنند به وضعیت جدید خود، خلاقانه شکل بدهند، اما اگر آنها در نقش قربانیان تحت فشار قرار بگیرند، حیثیت آنها از دست می رود.

هویت پناهندگان و مهاجران در چارچوب کشور میزبان به واسطه موقعیت ضعیف آنها در بازار کار، جایی که پیدا کردن کار مناسب برای آنها بسیار دشوار است. اگر آنها هرگز کار پیدا نکنند، اغلب بیکار می مانند و اغلب اوقات حس عزت نفس آنها صدمه می بیند. به عنوان یک نتیجه، آنها نه پذیرفته می شوند و نه به عنوان کمک همکار عضو جامعه هلندی ارزش دارند. زمانی که که تعداد پناهندگان رشد می کند، تصویر یک بار بیش از حد سنگین برای تحمل جامعه نیز رشد می کند.

پذیرش گسترده تعداد زیادی از پناهندگان نیز به طور قابل توجهی به شکل گیری هویت آنها کمک می کند. در حالی که تا همین اواخر، توجه به پناهندگان مسئله اصلی این بود، این تاکید در حال حاضر روی بازگشت افراد پذیرش شده در گذشته است. دریافت حفاظت موقت باعث احساس ناخوش آیندی می شود، به خصوص در چشم جمعیت و دولت ذاتی. با این حال، برخی از پناهندگان، که قبلاً انسجام در یک کشور پناهندگی را در نظر نمی گرفتند، پس از سال ها در یک موقعیت حاشیه ای برای مدت طولانی مشارکت بیشتری داشتند یک دندانپزشک بوسنیایی، به عنوان مثال، در یک برنامه مستند تلویزیونی که در طول دو سال اول خود در هلند گفت که او تنها به بازگشت به بوسنی فکر می کند. با این حال، در عین حال، کودکان او را هلندی آموخته اند و به مدرسه رفته اند. زمانی که جنگ ادامه یافت و بچه هایش بزرگتر شدند، این وضعیت غیر قابل تحمل شد. تغییر ناگهانی در بوسنی، از قبیل مورد ارائه شده توسط موافقتنامه دیتون، می تواند این وضعیت را معکوس نماید، به طوری که بازگشت دوباره به یک گزینه عملی می شود، اما عدم قطعیت های جدیدی را معرفی می کند.

علاوه بر این جنبه های مشکل ساز که می تواند روی فرایند شکلگیری هویت در زمینه کشور میزبان تاثیر می گذارد، نیروهای مثبت و خلاق نیز می توانند مورد استفاده قرار گیرند. ایده اقامت موقت منجر به دیدگاه های کاملاً متفاوت در مورد شهروندی و مشارکت در جامعه هلند از زندگی ایده در هلند برای یک دوره طولانی تر و یا حتی به طور دائم می شود. کسی که فکر می کند تنها به طور موقت قادر به ماندن در هلند خواهد بود، ممکن است ترجیح بدهد به یادگیری زبان انگلیسی بپردازد، که در بسیاری از کشورها بسیار مفید تر از هلند است. اغلب این جنبه با گذر زمان تغییر می کند. برای یک فرد، افزایش تمرکز خود بر روی محیط زیست محلی زمانی که زمان در هلند طولانی تر می شود، منطقی است.

اما حتی پس از آن روابطی که مهاجرین و پناهندگان با مردم در کشورهای منشأ خود و یا کشور میزبان دیگر حفظ می کنند، با سوء ظن توسط نمایندگان دولت در نظر گرفته می شود. اعتقاد بر این است که چنین تماس هایی، با انسجام مقابله می کند. تعلقات متعدد در چشم سیاستگذاران، شنیع است، حتی با این که تحقیقات اخیر در روتردام

نشان داد که پناهندگان و مهاجران کاملاً قادر به تمرکز بر روی دو یا چند مکان به طور همزمان هستند (Dijkstra و ون Eekelen، 1999). روابط با یک کشور خاص لزوماً مانع جایگزینی در یک جامعه متفاوت و جدید نمی‌شود. گرفتاری مهاجران که مجبور به ترک کشور خود می‌شوند و به آرامی در محیط جدید خود تنظیم و جذب می‌شوند، به مراتب کمتر از گذشته اعمال می‌شود. مردم روشهای جدید و خلاقانه را برای ساخت زندگی خود اغلب با ترکیب منابع فرهنگی پیدا می‌کنند. ترکیبات جالب می‌تواند با این روش توسعه یابد. در مرکز سالانه لیون، برای مثال، یک "McDoner" ترکیه ای در کنار رستوران اصیل کامبوج و مراکش قرار گرفته است.

همچنین تجارب مسئله ساز پناهندگان در کشور میزبان می‌تواند به لینک های مثبت جدیدی منجر شود که بر ویژگی های منحصر به فرد تاکید می‌کند، به ویژه هنگامی که به تاریخ استعماری یا نواستعماری مربوط شود. در فرانسه، الجزایری، تونس و مراکشی امروزه یک آگاهی مشترک از مغرب توسعه یافته است که در آن موسیقی یک عامل مهم (Clifford، سال 1994) است.

بازگشت به آینده؟ بازگشت به کشور مبدا

عامل سوم که نیاز به توجه بیشتر در نگرش های دولت ها در غرب اروپا دارد اینست که هیچ سوالی در مورد بازگشت پناهندگان به وضعیت مشابهی در کشور مبدا خود به عنوان آنچه که قبلاً وجود داشته است وجود ندارد، مانند سفر در زمان به عقب. زندگی پناهندگان درگیر در طول اقامت آنها جاهای دیگر متوقف نمی‌شود، و این ممکن است به خوبی در یک دوره از چندین سال انجام شود. آنها تجارب بسیاری داشته اند، و از طریق بسیاری از تغییرات، در برخی موارد دوره خود را راحت تر از زندگی قبلی خود داشته اند. آنها به طور خودکار انتظار ندارند که برگردند و چیزهایی پیدا کنند که به آنها عادت داشته اند. برخی از پناهندگان که در شهرها زندگی می‌کردند، به دنبال دوره های آموزشی، یافتی کار بودند و مشتاق به بازگشت به کشوری بودند که در آن به ندرت فرصت های اقتصادی وجود داشت، حتی اگر این محلی بوده باشد که از ابتدا آنها در آن بوده اند. این کشور که آنها از آن فرار کرده اند، نیز تغییر کرده است، اغلب درگیری ها برای سالیان متمادی ادامه داشته است. خانه ها، زمین، و دیگر اموال توسط افراد دیگر گرفته شده است. بازگشت به معنی بازگشت به وضعیت های قدیمی نیست، بلکه به یک وضعیت جدید است که در

آن آنها باید از طریق خلاقیت، پشتکار و قدرت اراده یک زندگی جدید را بسازند. بعضی از مردم نمی خواهند و یا نمی توانند به این مرحله برسند. آنها راه فراملی جدیدی از زندگی را توسعه می دهند که آنها مایل به ادامه در کشور پناهندگی هستند.

بازگشت به معنای چیزهای متفاوت برای افراد متفاوت است: در میان آنها تفاوت ها نه تنها در جنسیت، سن و طول مدت اقامت در کشور میزبان، بلکه در درجه ای از دخالت وجود دارد که آنها با کشور مبدا خود باقی گذاشته اند. همانگونه که قبلا گفته شد، جهانی شدن برای پناهندگان به معنی است که در میان چیزهای دیگر آنها می توانند از طریق افرادی که به دلایل بسیاری فرار نمی کنند، بیشتر با کشور مبدا خود تماس برقرار کنند. شبکه های اجتماعی و سیاسی می توانند به طور فراملی حفظ و یا حتی تنظیم شوند. این واقعیت که پناهندگان می توانند، به مراتب بیش از عادت با توسعه در کشور مبدا خود درگیر شوند بدان معنی است که درگیری هایی که آنها از آنها فرار کرده اند، نقش مهمی را در کشورهای پناهندگی آنها بازی می کند. برای مثال، بسیاری از پناهندگان بوسنی در کشورهای پناهندگی هویت خود را تا حدی بر اساس تحولات جنگ در بوسنی دوباره تعریف نموده اند. برخی از مسلمانان تاکید بسیاری بر هویت خود به عنوان مسلمانان دارند که یک نوع ترتیب بر اساس قومیت است. آنها خود را **Bosnjak** ، یک مرجع برای فرزندان **Bosnjani** ، جامعه بوسنی در قرون وسطی می نامند. به این ترتیب، هویت قومی مسلمان ساخته می شود که ارتباط با تبار و منطقه ای فراهم می کند. برای مثال، در سوئد، پناهندگان از واژه های خاص صربستانی و کرواتی مورد استفاده در بخش های بوسنی در ارتباط با گروه های دارای بزرگترین تهدید یا نشاندهنده جایگاه مبدا آنها استفاده می کنند. بنابراین یک خانواده از **Mostar** از استفاده از کلمات کرواسی و یک خانواده از بانجالوکا جلوگیری می کند و از استفاده از کلمات صربستان جلوگیری می کنند (نگاه کنید به ایستمنوند، ۱۹۹۸).

بنابراین پناهندگان از دو گروه همگن تشکیل نمی شوند، بلکه دارای تفاوت های بزرگ متقابل و منافع اغلب متناقض هستند. روش فراملی که در آن فرهنگ، هویت و ایده آل سازی میهن تشریح می شود، متفاوت است.

البته، علاوه بر این تفاوت هایی بین آنچه که مردم در ملاء عام می گویند وجود دارد که آنها مهم در نظر می گیرند و چیزهایی که در مورد آنها شک و تردید خود را به طور خصوصی بیان می کنند. به طور عمومی، افراد کمی انکار می

کنند که بازگشت به هدف نهایی، یکی از دلایلی است که آنها به خیانت دوبر متهم می شوند: شما نه تنها فرار نکرده اید، بلکه نمی خواهید به بازسازی کمک نمایید. در همین حال، بسیاری از پناهندگان تخم مرغ خود را در بیش از یک سبد قرار می دهند: آنها در مرکز پناهجویان کمک می کنند که از طریق آن می توانند با کسانی که کار می کنند در تماس باشند و در نتیجه یک شبکه را ایجاد کنند. در همان زمان آنها شناختن دیپلم های خود و گذرنامه از سفارت بوسنی را درخواست می کنند. دیگر تفاوت های مهم بین مردم، چشم انداز آنها با توجه به وضعیت اقتصادی در کشور میزبان خود، و فرصت های آنها در سرزمین مبدا است. بعضی از مردم کار پیدا کرده اند و به دنبال دوره های آموزشی هستند؛ دیگران احساس می کنند به حاشیه رانده شده اند، و آنها هیچ چشم اندازی از ارائه برای خودشان در قلمرو مبدا ندارند. همه این تفاوت ها بین پناهندگان بر چشم انداز بازگشت آنها تاثیر می گذارد.

مردم در نهایت پذیرش در یک کشور میزبان (یا دیگر پذیرفته نمی شوند) را انکار می کنند و ممکن است تصمیم به بازگشت به جایی بگیرند که خانه خود می دانند، یا جایی که آنها را احساس امن نمی کنند، اما به یک کشور دیگر مهاجرت می کنند. برای مثال، برخی از ایرانیان، که در سوئد آموزش دیده، اما قادر به پیدا کردن کار نیستند و تمایلی به بازگشت به ایران ندارند، آماده به مهاجرت به ایالات متحده یا کانادا می شوند (Khosravi و Graham, 1998).

اگر مردم بازگشت به کشور مبدا خود را انجام دهند، کسانی که این وضعیت را مشاهده می کنند، نقش مهمی را بازی می کنند. افراد دوم ممکن است فکر کنند که پناهندگان بازگشته از غرب اروپا نسبت به کسانی که باقی مانده اند و یا کسانی که به یک کشور همسایه فرار کرده اند، این کار را آسان تر انجام داده اند. مردم می توانند نام تجاری خود را به عنوان "خائن، ترسو، افرادی که فرار کرده اند، نامگذاری نمایند. "گاهی اوقات افراد دیگر به خانه ای منتقل می شوند که سال ها پیش در آن بوده اند، و زمینی که توسط شخص دیگری به کار گرفته شده است. رابطه بین بازندگان و برندگان نیز در یک درگیری (گذشته) مهم است. آیا خانواده ای که بازگشته است متعلق به برنده است یا بازنده؟ این با توجه به هر گونه اقدامات تلافی جویانه، از دست دادن زمین، خانه و دیگر اموال مهم است. در بوسنی

برخی افراد دیگر نمی توانند با توجه به مناطق قومی تعریف شده به محل مبدا خود به دلیل تقسیم بازگردند. ساخت پل بین کسانی که مانده اند و کسانی که در حال بازگشت هستند، در این فرآیند فوق العاده مهم است.

تمرکز بر روی پناهندگان: از هسته ثابت به هویت خود ساخته

پناهندگان نه تنها خود را در جای دیگر، بلکه در دنیای جهانی شده می بینند. به دلیل جهانی شدن آنها قادر به فرار از یک فاصله طولانی بوده استاند به دلیل آن که آنها می توانند یک زندگی فراملی بهتر از گذشته داشته باشند. زمینه فرهنگی نقش مهمی در کشور پناهندگی، بلکه در کشور مبدا دارد. پناهندگان، هویت های فرهنگی فراملی ترکیبی را تجربه می کنند که در آن عناصر سنتی و جدید متحد می شوند.

بنابراین دلایل رسمی برای هر پناهنده سیاست، که میزان کافی از این تغییرات و تنوع زیاد مرتبط در میان پناهندگان را اتخاذ می کند، بر اساس نقطه عزیمت به طور فزاینده در حال منسوخ شدن است. اهداف راه حل های به اصطلاح بادوام به کشور از مبدا و یا انسجام در کشور میزبان می باشد. مشکلات مرتبط با هر دو، به اندازه کافی در سیاست به رسمیت شناخته شده اند. در دنیای جهانی شده، بحث در مورد انسجام حتی زمانی که پناهندگان به سادگی از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر تغییر می کنند، غیر ممکن است که نیاز به یک دوره اولیه عزاداری برای از دست دادن آنها و سپس به طور پیوسته بهتر شدن این دوره از زمان تنظیم شده دارد. به طور مشابه، فکر کردن در مورد بازگشت به یک خانه که در آن پناهنده فقط می تواند سر و سامان بگیرد وقتی زمان هنوز ایستاده است، واقع بینانه نیست.

سیاست های دولت است که میزان ناکافی از عوامل توضیح داده شده در بالا را اتخاذ می کند، موثر نخواهد بود، حداقل اگر واقعا نیاز به انجام رساندن چیزی داشته باشد که ادعا می کند، یعنی، کیفیت انسجام و کیفیت بازگشتی.

این مشکل برای خود دولت است، و برای پناهندگان، و همچنین برای کشوری که به آن بازمی گردند.

پالایش بیشتر قوانین موجود که بارها و بارها در سال های اخیر انجام شده است، واقعا لازم است. این امر منجر به توان و درمان علائم در کوتاه مدت و در مقیاس بسیار محدود دارد. دیدگاه دیگر در شکل دادن به سیاست پناهندگی، که در آن دیدگاه های پناهندگان، با هویت فرهنگی در حال تغییر آنها، از لحاظ مرکزی ضروری است. به نظر می

رسد جایی که پناهندگان در حال حاضر به سیاست اعتراض می کنند، باید بیشتر به یک موضوع تبدیل شود، با چشم انداز وجود ارزشمند که در آن عزت و خودکفایی مفاهیم مرکزی.

نتیجه گیری: یک دادخواست برای شهروندی فراملی

شهروندی ملی الزامات یک راه حل برای مشکل یکپارچه سازی اجتماعی در جوامع چند فرهنگ گرای را به دو دلیل برآورده نمی کند. اول، با آوردن انسجام اجتماعی با استفاده از یک فرهنگ مجزا می تواند به هدف خود دست پیدا کند، به دلیل آن که بر اساس یک تصویر منسوخ و ایستا از فرهنگ است. در جهان کنونی که در آن معانی فرهنگی فراتر از مرزها به سرعت در حال عبور است که در آن مردم به سادگی می توانند به منطقه دیگر سفر کنند و به طور همزمان تماس برقرار نمایند (فراملی)، همگونی فرهنگی یک توهم است، در حالی که ایجاد هویت جدید فرهنگی یک واقعیت است. نظریه شهروندی ملی با تنوع عملی و اتصالات متعدد از یک جامعه چند فرهنگ گرای متناسب نیست. دوم، شهروندی ملی مانع از هر گونه رویکرد جایگزین برای سوال یکپارچگی اجتماعی می شود. کشت احساس ملی مشترک، ارائه دهنده تغییر است که بارها و بارها در حال تغییر است. نابرابری حقوقی و انکار هویت فردی، عواقب ناشی از شهروندی ملی، البته یک زمین بارور برای انسجام اجتماعی نیست. این سیاست که ناشی از این عقیده است که یک جامعه جمعی تنها می تواند به اندازه کافی عمل نماید، به همین دلیل اگر یک اجماع در مورد ارزش های اساسی و جهت گیری بین گروه های مختلف در جامعه وجود دارد، نشانه آن را نشان می دهد. کثرت در جهت گیری هنجاری و افزایش گرایش بین المللی و فراملی در زمینه های اقتصاد و قانون، همچنین هویت، نمی تواند معکوس شود. "مشکلاتی که نتیجه افزایش تنوع است، نمی تواند با مدل سازی رفتار شهروندان حل شود. دولت می تواند یک رفتار را تحمیل کند که به نام شهروندی مطابق با این سیستم است (رعایت قوانین، تمایل به خود قربانی، مشارکت سیاسی) پس از همه، این درخواست متناقض است. این درخواست به شهروندان آزاد می گوید که آنها چگونه باید رفتار کنند به هر حال، شهروندی مستلزم استقلال از شهروندان و آزادی برای قضاوت است (Gunsteren, 1992: 4).

ما بر این باوریم که به جای دنبال نمودن انطباق فرهنگی غیر ممکن، باید برای متحد کردن تفاوت ها و گروه های مختلف در جوامع چند فرهنگ گزایی به روش دیگری غیر از مبنای فرهنگی، تلاش هایی باید صورت گیرد. انسجام اجتماعی میان گروه های مختلف را می توان به شیوه ای اجتماعی سازمان داد، بدون این که منجر به یکپارچگی فرهنگی شود. شاید انسجام بیشتر در مورد برابری اجتماعی خراب می شود تا انسجام فرهنگی. داشتن ایده ها و ارزش های مشترک یک وضعیت وظیفه ای برای جامعه و برای برقراری ارتباط بین گروه ها و افراد مختلف نیست. بنابراین سوال اینست که چگونه همگونی فرهنگی را می توان به دست آورد، اما چگونه تنوع در حال رشد را می توان به روشی متحد نمود که یکپارچگی اجتماعی به اندازه کافی حفظ شود. شهروندان به منظور زندگی با هم در یک چنین جامعه "متمایز" نیاز به چه شایستگی های فرهنگی جدیدی دارند؟ و دولت و دیگر بازیگران ملی در اینجا چه نقشی می توانند بازی کنند؟ در هر صورت، وجود تنوع بدان معنی است که نمای فعلی شهروندی، با هدف یکسانسازی خود، باید مورد بحث آورده شده است. ما نیاز به نگرش دیگری نسبت به شهروندی داریم. و هدف از بحث در مورد این تابعیت جدید "نباید برای وحدت در جامعه (استانداردها و ارزش ها، اهداف مشترک، برادری مشترک) بلکه برای سازماندهی کثرت تحقق یابد. (Gunsteren van, 1998).

شهروندان و تنوع فرهنگی: یاد گرفتن برقراری ارتباط

شهروندان در این جوامع چند فرهنگ گزایی متصل از طریق تماس فراملی، باید مقابله با تنوع فرهنگی را به شیوه ای عاقلانه یاد بگیرند. بعد از همه آنها، در یک جامعه جمعی، شهروندان ناگزیر به معاشرت با افرادی خواهند شد که به طرق مختلف تفکر و اقدام می کنند. یک نیاز فوری به برقراری ارتباط مداوم با دیگران، خارجی ها، هر دو با توجه به ظرفیت و قصد وجود دارد. در یک حس خاص، لازم است که شهروندان نیز خود را خارجی در نظر بگیرند، و به این مورد که دیگر هیچ معیاری وجود ندارد که هویت فرهنگی باید با در نظر گرفته شود، تحقق ببخشند.

سوال مهم، البته این است چگونه شهروند ضروریات برای چنین ارتباطی را به دست می آورد. تفاوت در جامعه در نهایت ممکن است منجر به اصطکاک در تماس متقابل شود: مردم ممکن است توسط دیگران، که منجر به تهدید قریب الوقوع می شود، تحریک شوند. زمینه سازی شایستگی برای مقابله با تنوع در قوانین رسمی دشوار است. این

کار باید با توانایی برای مقابله با عدم قطعیت، با شرایط ناشناخته، با استفاده محدود، با کاستی های خود انجام شود. شهروند آزادی خود را کورکورانه در رعایت قوانین و در یک جهت گیری خود آشکار نسبت به منافع عمومی، و توانایی انجام هر کاری که میخواهد انجام دهد نمی بیند، بلکه در توانایی برای عمل عاقلانه تحت شرایط مختلف خاص می بیند (van Gunsteren, 1992).

دولت و تنوع: بحث عمومی در مورد شهروندان فراملی

ما احساس می کنیم که شرط مهم برای تحقق ارتباطات آزاد و برابری فوق الذکر بین شهروندان، جدا نمودن قانون و فرهنگ در قالب شهروندی فراملی است همانطور که در بالا شرح داده شده است. این جداسازی منجر به برابری در قانون و شناختن هویت های مختلف می شود. اینها، البته، اهداف طبیعی هستند، اما آنها به همان اندازه شرایط مهم برای یادگیری به منظور مقابله با تفاوت های موجود در یک جامعه چند فرهنگ گرای می باشند. ارتباط آزاد و مطلوب در نهایت می تواند تنها از قدرت برابر و شرایط قانونی رخ دهد. علاوه بر این، حقوق شهروندی برابر ابزاری است که با آن یکپارچگی اجتماعی بیشتر را می توان به دست آورد. شهروندی است، بعد از همه اینها، درب اصلی به ورودی های دیگر به جامعه است.

با توجه به ویژگی ها، یک شهروند باید قادر باشد تا با "دیگران" زندگی کند و در صورت امکان آنها را بشناسد، این مورد در هر صورت لازم است که تنوع هویت به رسمیت شناخته شود و در داخل و توسط دولت ارزش گذاری شود. این ارزش نهادن به تنوع تحت قانون از طریق شهروندی ملی و از طریق مفهوم گروه رخ می دهد. چنین چیزی به عنوان یک استعاره گروه های همگن است که بارها و بارها تحت نام های مختلف وجود دارد: ملت، فرهنگ هلندی، ملیت فرانسوی. با این تفکر گروهی، ارزش گذاری تفاوت ها بدون دیدن گروه های دیگر از افراد کاملاً متفاوت و محروم از حقوق خاص، دشوار است. ، شهروندی فراملی ، از سوی دیگر، مایل به پذیرفتن لینک های مرزی متقابل است، دقیقاً به خاطر جنبه قلمروسازی شده فرهنگی که در آن محصور است. این باعث می شود عضویت در گروه های مختلف ممکن شود، که در نظر ما برای زندگی در یک "جامعه متفاوت ضروری است." در نهایت، در صورتی کسی می تواند یاد بگیرند که (اگر او را انتخاب) تفاوت را بپذیرد و ارزش گذاری نماید که شروع به آزاد شدن و آزاد

نمودن هویت خود نماید. شهروندی فراملی می تواند سیمان یک جامعه چند فرهنگ گرایبی باشد که در آن وجود تنوع در واقع به رسمیت شناخته می شود.

بنابراین، ما باید ایده "اشتراک" را در نظر بگیریم. باید توسط جستجو برای ظرفیت تفاوت هایی که باشد متحد شوند، آن را جایگزین نماییم. بنابراین فرهنگ می تواند به عنوان یک وسیله شرح داده شود، ابزاری که با آن تنوع می تواند با منافع و دیدگاه ها سازماندهی شود. در چنین چشم اندازی، فرهنگ یک سیستم از کدهای ثابت است، اما یک قرارداد ضمنی با احترام به تنوع نیست.

سازماندهی کثرت در اطراف یک مبنای مشترک لازم نیست، چرا که جامعه در غیر این صورت از هم جدا می شود زمانی که گروه های فرهنگی با محاسبه افراد به مبارزه با یکدیگر می پردازد. افراد و یا گروه ها با ارزش ها و زمینه های مختلف ممکن است با هم به تدریج ابزار لازم برای انجام این کار را در عمل روزمره توسعه دهند. ممکن است مردم در ارتباط با یکدیگر قوانین را طراحی و رعایت کنند، بدون آن که پایه گذاری آنها بر مبنای یک تفکر مانند با توجه به استانداردها و ارزش، به عبارت دیگر "دین مدنی." مشترک لازم باشد.

این بدان معنا نیست که درجه خاصی از اشتراک نمی تواند منجر به این سازماندهی کثرت شود. اگر اشتراک در واقع حاضر باشد، مردم ممکن است سعی کنند تا آن را دست نخورده ترک باقی بگذارند. با این حال با استانداردسازی آن و یک هدف و تلاش برای ایجاد آن که در آن فقدان تضاد با اصل شهروندی وجود دارد، یعنی، استقلال. در یک جامعه جمعی (و جهان) مناسب است که راه هایی برای مقابله با تفاوت ها یافت شود، یعنی، مقابله با عدم اشتراک بدیهی. یک مورد جذاب برای اشتراک هنگامی است که در حال حاضر برای ارائه مشکل به عنوان پاسخ برای این مشکل است. ما نباید تفاوت ها را که غیر ممکن و غیر ضروری است، حذف کنیم که در نتیجه آنها را تنظیم و تشخیص و درک می کند. فقط سازگاری مورد نیاز است، نه اشتراک فرهنگ ها و شیوه زندگی. این سازگاری در حال حاضر از همان آغاز بسیار نیست، اما باید از عمل توسعه یابد. در اینجا دولت، اما شاید نه تنها دولت، دارای یک عملکرد حیاتی است. باید سازگاری با کشت وجود داشته باشد. این کار را می توان با تحریک و سازماندهی بحث عمومی انجام داد- که در آن بخش های بسیاری شرکت می کنند- در دیدگاه ها، تعاریف و روش با توجه به حوزه

عمومی. این مورد نیز باید به شهروند برای شناختن تفاوت بین استاندارد و سیستم از ارزش ها و مقابله با آنها آموزش داده شود. مشکل وظیفه جامعه آزاد (پست) مدرن، توسعه توانایی شهروندان برای مقابله با محیط در حال تغییر است. یک نتیجه این کار اینست که دیگران انکار نمی کنند (و یا حذف یا طرد)، اما مانند هر فرد دیگری (در van Gunsteren, 1992, 1998) احترام می گذارند.

شهروند شرکت کننده

انجام عدالت برای این درس های شهروندی در برنامه درسی رسمی، تنها تا حدی ممکن است؛ عمل روزانه بهترین تجربه است. مردم باید قادر به مشارکت در عمل شهروندی در یک جامعه چند فرهنگ گرای مدرن باشند. این به این معنی است که دولت باید یک خط روشن را با توجه به تلاش برای جدا کردن یا از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم کردن گروههایی از شهروندان رسم نماید. به عبارت دیگر، این به معنی تحریک ارتباط بین گروه های با هویت های مختلف، بدون درخواست از این گروه ها در مورد توسعه یک سیستم مشترک از شرایط اساسی است.

با این حال، این به معنای تضمین و تنظیم دسترسی و استفاده از توانمندیهای لازم برای مشارکت ضروری در جامعه ما است. این شایستگی ها به طور مساوی بر روی بخش های مختلف جامعه توزیع نشده است؛ گروه های خاص خود را در یک وضعیت اساسی محرومیت، فاقد فرصت های برابر برای توسعه و داشتن یک درجه پایین مشارکت می بینند. نویسندگان مختلف اشاره می کنند که خطر تشکیل ممکن یک کلاس پایین تر قومی دائم وجود دارد (و د Wilson, 1992, Swaan, 1991) به نظر ما مشارکت کم به فرهنگ آن گروه مرتبط نمی شود.

یک ویژگی مهم از یک کلاس پایین تر، مشارکت اجتماعی و یکپارچه سازی محدود است (Roelandt, 1994) است. علت اصلی به راحتی می تواند شناخته شود. مشارکت در جامعه صنعتی مدرن از طریق یک بعد اقتصادی تحقق می یابد. بنابراین یکپارچه سازی در حالی که هویت فرهنگی آن حفظ می شود، کاملاً ممکن است، به علت اینکه در نوع جامعه ما این فرهنگ نیست، بلکه اقتصاد است که عامل تعیین کننده می باشد. کار کلیدی برای مشارکت و انسجام در جامعه، آموزش و پرورش است. به گفته Van Amersfoort در (1986) و Wilson

(۱۹۹۱)، مشارکت موفق در آموزش و پرورش است از اهمیت قاطع (جوان) برای مهاجران برای تحرک اجتماعی رو به بالا و توسعه حرفه ای است. در اینجا یک تنگنا وجود دارد.

بزرگترین مشکل برای مشارکت و / یا رهایی از اقلیت های قومی نه در فرهنگ آنها، بلکه در سطح آموزش آنها نهفته است. دیگر عوامل قطعی شامل تبعیض توسط کارفرمایان و همکاران می شوند. هنوز هیچ مدیریت واقعی از تنوع وجود ندارد که باید اول از همه مبتنی بر ارزش افزوده ناشی از دانش برای یک سازمان در یک جهان فراملی از چندین زبان و فرهنگ باشد. فقدان شبکه ها، مانع دیگری برای پیدا کردن کار است. این مورد برای پناهندگان، که شبکه ای از خانواده و دوستان برای کمک به آنها کار پیدا می کنند و یا یک کسب و کار کوچکتر را شروع می کنند، به خصوص از سایر مهاجران درست است.

علاوه بر تولید درآمد، این کار به تمام زندگی فرد سازماندهی می دهد و یک سیستم از انتظارات های و اهداف سفت و سخت را فراهم می کند. بنابراین (Bourdieu، ۱۹۶۵) دولت، احتمالاً در همکاری با سازمان های غیر دولتی، باید از آموزش و کار به عنوان یک وسیله مشارکت برای همه شهروندان استفاده نماید. حوزه های دیگر که از اهمیت برخوردار هستند: عبارتند از ترویج قدردانی برای تنوع در داخل و خارج از سازمان ها و جایگزین به فقدان شبکه.

همکاری های فراملی

نه تنها دولت و شهروندان در تغییر شهروندی و مقابله با تنوع رو به رشد می توانند کمک نمایند، سوال این است که آیا دولت تنها نهاد مناسب و مجاز برای دادن فرم و محتوا به تنوع موجود است. بعد از همه اینها، نه تنها ما در جوامع چند فرهنگ گزایی، بلکه در یک جهان چند فرهنگ گزایی مرتبط با ارتباطات فراملی زندگی می کنیم. به رسمیت شناختن چند فرهنگ گزایی هنوز به طور مستقیم منجر به رسمیت شناختن ارتباط گذرگاه مرزی نمی شود. اغلب دولت های ملی اجازه عضویت و تمرکز بر روی تنها یک جامعه سیاسی را می دهند. به نظر می رسد که مردم ترجیح می دهند تا در یک کشور چند فرهنگ گزایی زندگی می کنند به جای اینکه شناختی از جهان چند فرهنگ گزایی موجود داشته باشند. در حال حاضر آن است که هنوز هم فکر کردن به خارج از شبکه دولت ملی دشوار است. پرسش

مهم این است که در نهایت، که در چه سطح، در چه محدوده، مردم، سازماندهی انسجام اجتماعی در یک جهان چند فرهنگ گرایي را می خواهند.

در اروپا، برای مثال، یک تعامل پیچیده بین نهادهای اتحادیه اروپا و نهادهای جداگانه دولت ها-ملت رخ می دهد. در بالای این، عوامل دیگری مانند سازمان های بین دولتی مانند سازمان ملل، (فراملی) سازمان های غیر دولتی، شرکت های خصوصی، مناطق، و مانند آن وجود دارد که همه در سوالات مربوط به مهاجرت، طرد، پناهندگی و ساخت تفاوت ها نقش دارند. سطوح و مراکز سیاست و حاکمیت، با هم همپوشانی دارند. ایالات ناپدید نمی شوند ، بلکه حاکمیت دولت ها را تحت تاثیر قرار می دهند. افراد در همان زمان، جوامع مختلفی هستند که متقابلا منحصر به فرد نیستند.

بنابراین تنوع زیادی بین، بلکه در میان، بازیگران وجود دارد. همه آنها خود منافع فرعی بدون داشتن منافع چتر مشترک هستند. با این حال، نیاز به هماهنگی و ترکیب این منافع فرعی وجود دارد چون در غیر این صورت سوالات پیچیده که فراتر از بازیگران جداگانه است، مانند مسئله پناهندگان و اتصالات متعدد مهاجران، در نظر گرفته نمی شود.

این دقیقا به دلیل جهانی شدن این است که این سطوح مختلف جداگانه اما وابسته به یکدیگر نیستند. در نتیجه مشکلات در قلمروی هماهنگ سازی در سیاست و صلاحیت، به خصوص با بسیاری از مسائل وجود دارد. این کار بسیار مشکل است اگر هیچ موسسه ای نتواند کار هماهنگی و تنظیم روابط وابستگی به طور فزاینده پیچیده تر، فشرده، و جامع را در سراسر مرزها انجام دهد. سوال این است که آیا نهادهای سازمان ملل متحد می توانند به عنوان داوران با توجه به تکه تکه شدن بازیگران، با تکثر راه زندگی، اهداف، ارزش ها، و تعاریف واقعیت عمل نمایند یا خیر. مفاهیم موجود در مورد هویت ها و شهروندی، در عین حال، به عنوان نهادهایی بیان می شود که بر اساس یک تمایز " ما / آنها " هستند. با جهانی شدن، نیاز به غنی سازی این مفهوم وجود دارد. مفهوم و شیوه های جدید مربوط به هویت و شهروندی نیاز به نهادهای جدید دارد که می تواند تنوع بازیگران را در سطوح مختلف که تا حدی با هم

تداخل دارند را بشناسد. شهروندی فراملی ما را به عنوان یک شرط مهم برای مقابله کافی با اختلاف و برابری در جهان چند فرهنگ گرایي تحريك می کند.

ما جهانی را مشاهده می کنیم که در آن همه انواع از افراد و گروه هایی از مردم با هویت خود ایجاد شده، بیشتر یا کمتر، متفاوت از یکدیگر، در قلمرو های ثابت بیشتر یا کمتر، زندگی، تمرین بیشتر یا کمتر، ارتباطات فراملی، تلاش می کنند تا در کنار یکدیگر زندگی می کنند. اگر این برابری حقوق و آزادی هویت در جهان کنونی تفاوت وجود نداشته باشد و اگر دولت ها-ملت ها (و همچنین اروپا) لجوجانه به جای قرار دادن "خارجیان" در گروه با نشانه های بزرگ بدون گفتن: "به اینجا خوش آمدید" در مقابل خود هر دو در داخل و خارج از مرزهای خود ادامه دهند، ما باید در مورد آینده بدون انسجام نگران باشیم.

یادداشت ها

۱. در طول دوره های اخیر جهانی شدن، غرب به یک گرایش کلی به سمت نابرابری در حال رشد و افزایش فقر و محرومیت رسیده است. روند به سمت نابرابری در ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ و در اروپا در دهه ۱۹۸۰ کمتر توقف شد. نابرابری در درآمد و سرمایه در حال افزایش است. برخی از تحلیلگران قطبش گسترده سطح درآمد را پیش بینی کرده اند که منجر به دوگانگی در جوامع شده است. دیگران انتظار دارند ساختار کلاس تکه تکه شود. آنچه به نظر می رسد در حال وقوع است، حداقل تا حدودی در یک طبقه اجتماعی. "Besidesx" ، است: ما شاهد دگرگونی تدریجی از دولت به عنوان مرکز قدرت هستیم که مسئولیت رفاه شهروندان خود را برای دولت به عنوان مرز دارد که در آن بالاتر از همه معیارهای عضویت در جامعه، یک مکان مرکزی را اشغال می کند و در آن خوردگی مسئولیت جمعی در حل ادامه است (Detrez و Blommaert ، 1994).

۲. بنابراین، به طور قابل درک، این موضوع، پروژه های مختلف در درون برنامه جامع طولی چند رشته ای "جامعه چند فرهنگ گرایي و Pluriform هلندی،" را مرتبط می کند که به نوبه خود برنامه های تحقیقاتی بین المللی مرتبط است. در این برنامه، که توسط سازمان تحقیقات علمی هلند (NWO) و چندین دانشگاه از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ تامین اجرا می شود گروه های تحقیقاتی مختلف هلندی با یکدیگر همکاری می کنند. علاوه بر یک بخشی مصنوعی و

نظری مفهومی، پنج دشته جامع می تواند قابل تشخیص باشد، یعنی (۱) ساخت و ساز هویت، (۲) تشکیل شبکه ها، (۳) اجرای قانون و توسعه از هنجارها، (۴) خودکفایی اقتصادی و مطلع سازی، و (۵) مراقبت های بهداشتی چند فرهنگ گرای. این زمینه ها از نزدیک به موضوع شهروندی مرتبط است. یک جزء مهم از برنامه ها مربوط به زیر بنای نظری تحقیق تجربی و نتایج حاصل از پژوهش های علمی مناسب برای برنامه است. ماهیت و عملکرد پلورالیسم در یک مفهوم نظری در این مطالعات در درجه اول مفهومی و مصنوعی پرداخته شده است.

۳. این فعالیت همگن نمودن در داخل کشور در مورد افزایش تفاوت در میان کشورها آورده است.

۴. با این حال، برعکس، آخرین تحولات این رسانه ها منجر به تکه تکه شدن اشتراک می شود. عرضه روزافزون کانال های تلویزیونی، برای مثال، منجر به تماشای کمتر از برنامه های مشابه است. بدون تجربه مشترک، یک جامعه تصور شده غیر ممکن است. در عوض به نظر می رسد هر کس جامعه خود را تشکیل داده باشد. در حالی که تلویزیون در اصل دروازه ای به کل جهان است، در حال حاضر برای بخش های خاصی از این جهان مورد استفاده قرار گیرد. به نظر می رسد دکمه تلویزیون در حال تغییر از یک دروازه به یکی از موانع است. پنجره ای به جهان به طور فزاینده ای به عنوان وسیله ای برای کوچک کردن جهان در حال انحطاط است. این توسعه نیز می تواند با به اینترنت مرتبط باشد.

۵. این نیز می تواند نتیجه معکوس داشته باشد، همانطور که Anderson (۱۹۹۲) نشان می دهد. هزاران ابزار ارتباطات اشکال مختلف ناسیونالیسم مرزی را برای ظهور میسر نموده اند. مردم در کشورهای مختلف شبکه ها را حفظ می کنند که از طریق آن اعمال خشونت آمیز را می توان برنامه ریزی و اجرا نمود. چنین اشکال ناسیونالیسم از راه دور در میان برخی از پناهندگان نیز وجود دارد. حملات خشونت آمیز توسط گروه های مختلف کردستان در اروپای غربی یک مورد در نقطه است.

۶. یکی دیگر از سوالات مربوطه این است که آیا چنین امتیازاتی به دست می آید یا خیر. در حالی که پرورش نابرابری در میان افراد در درون دولت (و یا جهان) ممکن است ناعادلانه باشد، وادار کردن یک گروه به ساخت منابع است که در طول زمان در دسترس اعضای خارج از آن گروه به دست آمده که ممکن است حداقل ناعادلانه باشد.

۷. این بیانیه اشاره به افرادی نمی کند که با توجه به قانون، به طور غیر قانونی در یک کشور خاص اقامت دارند. طرفداران و مخالفان در بحثهای داغ در مورد حقوق این بیگانگان به اصطلاح غیر قانونی، مانند مراقبت های بهداشتی و آموزش و پرورش درگیر هستند، اما این مقاله به این بحث رسیدگی نمی کند. این مقاله به جای آن به وضعیت های مختلف برای افرادی می پردازد که به طور داوطلبانه توسط دولت پذیرفته شده اند.

۸. Walzer (1983) استدلال می کند که یک جامعه حق دارد مانع دسترسی به افراد شود اما باید با آنها به عنوان شهروندان کامل و برابر برخورد کند، زمانی که آنها را می پذیرد. وی عمل اعطای وضعیت شهروندی مختلف به زندگی مردم در یک و همان کشور را به صورت ناعادلانه می بیند. (Glastra و Shedler (1996) عواقب ناشی از برنامه تابعیت جدید در هلند را ذکر نموده اند. ذات آنها یک الگوی یکپارچه سازی است که در آن تازه واردان نیاز به شرکت در دوره های زبان هلندی و گرایش فرهنگی اجتماعی و شغل، همه در ازای کار در زیر حداقل دستمزد دارند. در نتیجه، به گفته نویسندگان، حقوق یک قشر خاص محدود می شود، و مردم مجبور به شرکت در فعالیت های معینی می شوند تا تبدیل به شهروند شوند." در این زمینه، شهروندی به عنوان یک وضعیت حقوقی نیست بلکه به عنوان یک هدف است که ساکنان یک قلمرو را مشخص می کند، در این مورد تازه واردان، می تواند تنها زمانی که تعهدات خود را برآورده سازند، به آن دستیابی پیدا کنند. تا آن زمان، بیشتر افراد جوانان فاقد حقوق کامل شهروندی هستند" (همان: ۱۷۸)

۹. همه ساکنان به طور خودکار دارای همان حقوق و تعهدات در اروپا امروزی نیستند. این نیز باید با پیوند ملیت به حقوق قانونی انجام شود، حتی اگر یک فرا ملیت در این مورد نقش داشته باشد. در اصل، اروپاییها ممکن است برخی حقوق و تعهدات هر دولت عضو دیگر را داشته باشد. عضویت در اتحادیه اروپا به عنوان یک شهروند یکی از کشورهای عضو، یک واقعیت ساده است که حداقل برای ۱۴ میلیون ساکنان قانونی شهروندی اروپا را مستثنی می کند. این نشان می دهد که هنوز هم به در نظر گرفتن تابعیت در زمینه فراملی چقدر دشوار است.

۱۰. با این حال، اکثریت قوانین در این زمینه هستند، بین دولتی بودن به جای تنظیم توسط جامعه اروپا. پیمان مجموعه آمستردام مدت پنج سال را تنظیم نموده است که در آن تفکر بیشتر باید به احتمالات انتقال سیاست مهاجرت و

پناهندگی از ستون سوم (بین دولتی) به ستون اول (جامعه) معطوف شود: اول هماهنگ نمودن، سپس تنظیم قواعد تعیین شده جامعه برای مهاجرت و سیاست پناهندگی. هماهنگ شدن در حال حاضر در راه است.

References

- Amersfoort, H. van (1986). "Nederland als immigratieland." In *Van Gastarbeider tot Immigrant: Marokkanen en Turken in Nederland, 1965-1985* (L. van den Berg-Eldering, ed.), pp. 30-46. Alphen a.d. Rijn/Brussels: Samson.
- Anderson, B. (1991). *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. London: Verso.
- Anderson, B. (1992). "Long-distance Nationalism: World Capitalism and the Rise of Identity Politics." The Wertheim Lecture 1992, Amsterdam.
- Basch, L., N. Glick Schiller and C. Szanton Blanc (1994). *Nations Unbound: Transnational Projects, Postcolonial Predicaments and Deterritorialized Nation-states*. Amsterdam: Gordon and Breach Publishers.
- Bauman, Z. (1988). "Strangers: The Social Construction of Universality and Particularity." *Telos*, 78: 7-42.
- Beck, U. (1992). *Risk Society. Towards a New Modernity*. London: Sage.
- Bourdieu, P. (1965). *Travail et Travailleurs en Algérie*. Paris: Editions Mouton.
- Brenner, Y.S. (1996). *Looking Back*. Utrecht: ISOR.
- Brubaker, R. (1992). *Citizenship and Nationhood in France and Germany*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Clifford, J. (1994). "Diasporas." *Cultural Anthropology*, 9: 302-338.
- Curtin, D. (1997). *Postnational Democracy: The European Union in Search of a Political Philosophy*. Dordrecht: Kluwer.
- Detrez, R. en J. Blommaert (1994). "Inleiding." In *Nationalisme. Kritische opstellen* (R. Detrez en J. Blommaert, eds), pp. 8-32. Berchem: EPO.
- Dijkstra, S en B.van Eekelen (1999). *Meervoudig Verbonden: Grensoverschrijdende Activiteiten van Migranten- en Vluchtelingen zelforganisaties in Rotterdam*. Rotterdam: COS Rijnmond & Midden Holland.
- Donald, J. (1996). "The Citizen and the Man About Town." In *Questions of Cultural Identity*, (S. Hall and P. du Gay, eds), pp. 170-190. London: Sage.
- Eastmond, M. (1998). "Nationalist Discourse and the Construction of Difference: Bosnian Muslim Refugees in Sweden." *Journal of Refugee Studies*, 11 (2): 161-181.
- Eriksen, T. (1997). "The Nation as a Human Being—a Metaphor in a Mid-life Crisis? Notes on the Imminent Collapse of Norwegian National Identity." In *Siting Culture: the Shifting Anthropological Object* (K. Fog Olwig and K. Hastrup, eds), pp. 103-122. London: Routledge.
- Featherstone, M. (1990). *Global Culture, Nationality, Globalization and Modernity*. London: Sage.
- Flinterman, C. (1996). "Lezing. Studiedag Nederlands en Vlaams Onderzoekersnetwerk Rechten van de Mens" (unpublished paper).
- Friedman, C. (1995). *Cultural Identity and Global Process*. London: Sage.
- Gellner, E. (1983). *Nations and Nationalism*. Oxford: Basil Blackwell.
- Geoghegan, V. (1994). "Socialism, National Identities and Postnationalist Citizenship." *Irish Political Studies*, 9: 76-77.
- Geschiere, P. and B. Meyer (1998). "Globalization and Identity: Dialectics of Flows and Closures." *Development and Change*, 29: 601-617.

- Giddens, A. (1990). *The Consequences of Modernity*. Cambridge: Polity Press.
- Giddens, A. (1994). *Beyond Left and Right. The Future of Radical Politics*. Cambridge: Polity Press.
- Glastra, F. en P. Schedler (1996). "Kansen, Plichten en het Marktgebod: Intercultureel Management en Inburgeringsprogramma's als Interventies in Interetnische Verhoudingen." *Comenius*, 16: 166-184.
- Graham, M. and S. Khosravi (1998). "Home is Where You Make It: Repatriation and Diaspora Culture among Iranians in Sweden." *Journal of Refugee Studies*, 10: 115-133.
- Gunsteren, H.R. van (1992). *Eigentijds Burgerschap*. The Hague: SDU.
- Gunsteren, H.R. van (1998). *A Theory of Citizenship. Organizing Plurality in Contemporary Democracies*. Boulder: Westview Press.
- Gupta, A. and F. Ferguson (1992). "Beyond Culture: Space, Identity, and the Politics of Difference." *Cultural Anthropology*, 7 (1): 6-23.
- Hall, S. (1991). "The Local and the Global: Globalization and Ethnicity." In *Culture, Globalization and the World-system. Contemporary Conditions for the Representation of Identity* (A.D. King, ed.), pp. 19-39. London: Macmillan.
- Hall, S. (1996). "Introduction: Who Needs Identity?" In *Questions of Cultural Identity* (S. Hall and P. du Gay, eds), pp. 1-17. London: Sage.
- Hammar, T. (1990). *Democracy and the Nation-state: Aliens, Denizens and Citizens in a World of International Migration*. Aldershot: Avebury.
- Hannerz, U. (1989). "Notes on the Global Ecumene." *Public Culture*, 1(2): 66-75.
- Hannerz, U. (1992). *Cultural Complexity: Studies in the Social Organization of Meaning*. New York: Columbia University Press.
- Hermans, H.J.M. and H.J.G. Kempen (1998). "Moving Cultures. The Perilous Problems of Cultural Dichotomies in a Globalizing Society." *American Psychologist*, 53: 1111-1120.
- Huntington, S. (1993). "The Clash of Civilisations." *Foreign Affairs*, 72 (3): 22-49.
- Inglis, C. (1996). "Multiculturalism: New Policy Responses to Diversity." MOST Policy Papers 4, Unesco, Paris.
- Kalb, D. (1997). "The Ghost of Milton Friedman: Dissident Remarks on the New Social Orthodoxy" (unpublished paper).
- Kymlicka, W. (1995). *Multicultural Citizenship*. Oxford: Oxford University Press.
- Latour, B. (1994). *Wij zijn nooit modern geweest. Pleidooi voor een symmetrische antropologie*. Rotterdam: van Gennip.
- Maier, R. (1996). "Globalization: Fact or Fiction?" (unpublished paper).
- Malkki, L. (1992). "National Geographic: The Rooting of People and the Territorialization of National Identity Among Scholars and Refugees." *Cultural Anthropology*, 7(1): 24-44.
- McAllister, P.A. (1997). "Cultural Diversity and Public Policy in Australia and South Africa: The Implication of 'Multiculturalism.'" *African Sociological Review*, 1.
- McLuhan, M. (1964). *Understanding Media*. New York: McGraw-Hill.
- Nederveen Pieterse, J. (1996). "Globalisation and Culture. Three Paradigms." *Economic and Political Weekly*, xxxi, 23: 1389-1393.
- Robertson, R. (1992). *Globalization: Social Theory and Global Culture*. London: Sage
- Robertson, R. (1995). "Glocalization: Time-Space and Homogeneity-Heterogeneity." In *Global Modernities* (M. Featherstone, S. Lash and R. Robertson, eds), pp. 25-44. London: Sage.
- Roelandt, T. (1994). *Verscheidenheid in ongelijkheid: een studie naar etnische stratificatie en onderklassevorming in de Nederlandse Samenleving*. Amsterdam: Thesis Publishers
- Ruijter, A. de (1997). "The Era of Glocalisation." In *The Diversity of Development* (T. van Naerssen, N. Rutten, and A. Zoomers, eds), pp. 381-391. Assen: Van Gorkum.
- Salet, W. (1996). *De conditie van stedelijkheid en het vraagstuk van maatschappelijke integratie*. Den Haag: Vuga.
- Schuyt, C.J. (1997). *Sociale cohesie en sociaal beleid*. Amsterdam: De Balie.
- Soysal, Y.N. (1994). *Limits of Citizenship: Migrants and Postnational Membership in Europe*. Chicago: University of Chicago Press.
- Stolcke, V. (1993). "Talking Culture: New Boundaries, New Rhetorics of Exclusion in Europe." *Current Anthropology*, 36: 1-13.
- Swaan, A. de (1992). "Sociale Voorwaarden voor een multiculturele samenleving." *Jeugd en Samenleving*, 1: 15-24.
- Taylor, C. (1992). *Multiculturalism and The Politics of Recognition*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Taylor, C. (1994). *Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Turner, T. (1993). "Anthropology and Multiculturalism: What is Anthropology that Multiculturalists Should Be Mindful of It?" *Cultural Anthropology*, 8(4): 411-429.
- Vertovec, S. (1997). "Social Cohesion and Tolerance." Discussion paper presented at the Second International Metropolis Conference, Copenhagen.
- Walzer, M. (1983). *Spheres of Justice: a Defence of Pluralism*. New York: Basic Books.
- Wilson, W. (1991). "Studying Inner-city Social Dislocations." *American Sociological Review*, 1 (56): 1-14.
- Young, I.M. (1990). *Justice and the Politics of Difference*. New York: Princeton University Press.



این مقاله، از سری مقالات ترجمه شده رایگان سایت ترجمه فا میباشد که با فرمت PDF در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. در صورت تمایل میتوانید با کلیک بر روی دکمه های زیر از سایر مقالات نیز استفاده نمایید:

لیست مقالات ترجمه شده ✓

لیست مقالات ترجمه شده رایگان ✓

لیست جدیدترین مقالات انگلیسی ISI ✓

سایت ترجمه فا ؛ مرجع جدیدترین مقالات ترجمه شده از نشریات معتبر خارجی